

میگوید بر جمع آن کسانیکه همراه با ایشانند از اصحاب با بعد از آن میگویند بر سستی که استیتم
 یا رسول خدا من را برای دیدن خادم خود و اگر حق تعالی را داده نیکو که فضیلت او را ظاهر
 سازد و بر ملا که خود در آنجا بیکه میشود حرف او را از ملا که دیگر ترینه سوال نمی نمودم از او و ملا
 حکم الهی و بجا آوردن آن واجب است بعد از آن سوال میکنید که کسیت خدای تو و صحبت تو
 و کسیت پیغمبر تو و کسیت امام تو و صحبت قبله تو و کسیت برادران تو پس میگویند من که الله
 پروردگار منست و محمد معلم رسول منست و علی مرتضی که وصی است امام من است و کسیت
 قبله منست و موسی ای که دوست میدارم محمد و علی و دوستان ایشان را و دشمن منست
 و دشمنان ایشان را برادران من اند که ای پیغمبر بر اینکه نیست بعد و بحق که خلیف است و کسیت
 در حالیکه احد است و نیست تحریک برای او که ای پیغمبر بر اینکه محمد بنده او و دوستان او
 است و بر اینکه با او و علی و دست خداست و بر اینکه اینها بیکه که چه کسی است از انجمن
 برای امامت از بهترین حرمت خود و علی بنای او نیکو اند پس میگویند فکر بر این اعتقاد است
 زنده ماندی و بر این اعتقاد است مروی و بر این اعتقاد است بهوت خواهی شد از انجا که الله تعالی
 و همیشه خواهی بود با الله معصومین که دوست و دشمنی آنها را در بهشت بعد از آن حضرت جانان
 حکم می فرماید که فرمود رسول خدا اگر راستی آن سوتی که دشمن باشد و در میان او دوست
 داشته باشد دشمنان را و برای سرور دشمنان القاب باخته و بیکه باشد پس هر کس را
 کلمات برای فتن من آن ستمل خواهد کرد و این حق تعالی آنها را که او آنها را معصوم و خود نیست
 در حالیکه با نواح عذاب آنها معذب باشند و بیکه که قریب است که آن دشمن خدا و ب

و بدین عذاب آنها هلاک شود و همیشه می رسیده باشد بسوی او از کوی عذاب آنها خدایک
نباشد برای آن فاجعه طاقت آن پس میگوید ملک الموت که ای فاجر کافرت
نمودی دوستان خدا را برای دشمنان او پس بدانکه در روز قیامت هیچ لطف از دشمنان
خدا نمیتواند رسید بعد از آن و از عیش و دنیا و عذاب خیر که اگر کمتر آن عذاب
کرده شود بر اهل دنیا مریضه هلاک میگرداند آنها را پس هرگاه خوابانیده شود آن
فاجر در قبر خود خواهد دید درمی را از بهشت که مقبول حشر شده است بسوی قبر او
و در آنجا خواهد دید از ایشان که در بهشت را پس میگرداند و آنکه در کفر که چنین بسوی
چیزی که از آن محروم شدی بعد از آن کشته میشود در قبر او و درمی را پس میگرداند
و اهل عیش و بران فاجر از آن در عذاب آتش جهنم پس میگرداند آن فاجر بر او
تألم کردند قیامت را قائم کردند آن قیامت را بر در و کار انقیاد و جناب
معصومین معلوم است و بعد علیهم السلام کافیه علامان و کینه ان اهل بیت را انقباض
و سایر عقبات که برای هر محکمت و شش است سلامت بگذران و از آتش جهنم آزاد
کردن و در بهشت عسبر و شرف در جوار جناب سید المرسلین و در معصومین معلوم
است علیهم السلام پس بندگان کردان فلانک جواد کبریا و مروت
و در حلاله که در خط مشعل آتیه است که اثبات ایضا پس از جن بود و در حلاله
بجلی از احوال مروت و مروت و بیان فضیلت اینها و جناب اید معصومین و هر
طریقه و بجلی از بیان حقیقه نکر و بیکر نه و باید و بیکر که نوزدهم است و خواهد شد

شده هرگاه بعضی از احوال ملائکه در جمیع کتب مذکور شده ظهور پیدا کند باینکه
دن می پدید آید و پس باید دانست که اجماع علمای امامیه برین معتقد شده که جمیع ملائکه از
جمیع کلمات صغیره و کبیره معصومند چنانچه که این اجماع مولانا مجلسی تصریح نموده این
مجموعه در اعتقاد است خود گفته که اعتقاد ما در باب اینها و بوضیای ملائکه این است
که ایشان از انجمن صغیره و کبیره معصومند و هر که بر خلاف این قائل باشد پس عاقل
است بشان ایشان کافراست و هم دلالت میکند بر آن آیات و حدیث بسیار
جناب حق سبحانه و تعالی در سوره نمل میفرماید وَلِلّٰهِ كَيْدٌ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَيْءٍ اَبَدٌ وَّمَلٰٓئِكُكُمْ وَهُمْ لَا يَسْکَنُوْنَ
مَحٰلًاۙ فَاِنَّكُمْ بِعَرْوٍ مِّنْ قَوْفِهِمْ وَتَقْعَلُوْنَ مَا تُؤْمَرُوْنَ
یعنی برای خدا بی پایان است هر چه که در زمین و آسمان است از و ابواب که
حق تعالی از عبادت و بندگی او می نماید و پروردگار خود را بیشتر
و آنچه که حق تعالی میزدند از ایمانی آنه و در سوره تحسیم میفرماید عَلَیْهَا مَلٰٓئِكَةُ
خِلَافٌ مُّشَدَّدٌ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَتَقْعَلُوْنَ مَا تُؤْمَرُوْنَ
یعنی بر عین ملائکه در کمال عظمت و شدت طبع موکلند از فرمان حق تعالی نمکنند
می آید آنچه را که حق تعالی بآن امر نموده و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام حسن عسکری
علیه السلام از بابی بر کواکب ایشان از جناب امیر المومنین علیه السلام نقل است که جناب امیر
فرمودند که حق تعالی از میان خلق خود برگزیده ایمان و احباب و اهل بیت پیدا فرمودند

متفرعین را چونکه پدید آید از ایشان امری بپرسد نخواهد شد که از مرتبه صحت
 ولایت ایشان را بیرون برد و سختی عذاب حق تعالی باز و پس زیاده بسیار
 که راوی حدیث اند عرض نمودند که پس چه میفرمایید در حدیثی که شما روایت
 نموده اید که هرگاه جناب سید المرسلین رضی الله عنده و تصریح نمود بر امام علی بن
 ابیطالب علیه السلام حق تعالی ولایت آنحضرت را بر بسیاری از کرده ملائکه
 عرض نمود و آن ملائکه را با گردن حق تعالی آنها را نسخ کرد و این بصورتی که شما
 پس جناب معصوم را سر بودند که پناه میریم بخدمت ازین در و حکوایان که اقرار
 بر ملائکه رسولان خدا اند پس حال ایشان مثل حال سایر امینان و رسل است
 یا بخیر میگویی که از امینان کفر صادر شود کفر هم پس فرمودند که حال ملائکه هم چنین باشد
 بهر تکیه شان ملائکه را کسیم است و قدر ایشان برتر پوشیده تمام که در مقام
 در شکل میشود و می آید که قول حق تعالی حَکَايَةُ عَرِ الْمَلَكِ وَكَلِمَةٍ وَتَجْعَلُهَا
 مَنْ يُعِيدُ فِيهَا وَيَقْلِبُ الدِّمَاءَ وَكَمْ مَسْجِدٍ مَجِيدٍ وَفَقْدَرُ
 لَكَ وَلَاتِ يَكُنْ بِرَأْسِكَ الْمَلَكُ نَحَاهُ صَادِرٌ مِنْهُ وَچنین قول تضمینیت و ذکر سبأ
 خلیفه خداست و ترکیب نفس و است و انکار است بر فعل حق تعالی او سوره امینت در
 مدحیکه در کتاب علل التشریع ابی حمزه سماعی منقولست که گفت عرض نمودم بخدمت
 صادق علیه السلام که چه لطواف مفت خطوط مقرر کردید حضرت فرمودند که بخت اینک تو را
 و نیکه ملائکه گفت که انما جعل علی فی آله و من خلیفه ملائکه گفت انما جعل

فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَكَيفُكَ الدِّمَاءُ وَخُنْ عَسَىٰ يَجْعَلَ لَكَ
 نَفَقَاتٍ لَّكَ مِنْ خُنِّ تَعَالَىٰ فِي جَوَابِ اِيْتَانِ كَلَّمَ اِيَّاكَ مَا لَا تَعْلَمُ
 و نور خورت حق تعالی از ایشان پوشیده گردیده و مفت نذر سال پس ملائکه پناه
 بعرض خدا آورده و مفت نذر سال و در عرض ماند پس حق تعالی توبه ایشان
 قبول گردانید و برای آنها میت المعمولای آسمان چهارم خلق کرد تا از امر حج
 و شباهه گردانند و محاذی آن میت حرام برای اهل زمین وضع نمود پس از آنجا که
 که طواف مفت شوط واجب گردید بعوض هر یک نذر سال یک شوط و توبه است
 که قول ملائکه بتجمل بر سیل استغفار است از حکمت و صلیت که حق تعالی او خلق آدم
 و خلیفه کرد اینک او بود بر سیل تعرض رعیت عبارت از اظهار سحاب رحمت
 و همچنین تکریم عبارت از اظهار سابق نفس و چون که حق تعالی عالم السراجه است
 اظهار معنی دارد و اما قوم معصوم هم که شتر بر صدر و قوت است از ملائکه پس بطریق
 حق سبحانه و تعالی است وَ عَصَىٰ آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ احْبَبَ آه
 رَبَّهُ فَنَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَاهُ يَٰ كُنَاهُ كَرَّمَ آدَمَ بِرُودِ كَا فُجُورِ
 پس همراه گردید پس حق تعالی او را برگزید و توبه او را قبول کرد و هدایت نمود
 پس بر او این بابت که اولی آن بود که نظر بر موجب صلوات در افعال حق تعالی
 بر سیل استغفار هم ملائکه بتجمل سکیت شد پس ترک اولی که از ایشان بوقوع
 آید نذران توبه نمود و قَاتِلَ حَسَنَاتِ الْاَوْثَامِ صِيَّاتِ الْمُفْرَمِ

وحق تعالی توبه ایشان را قبول فرمود و در کتاب دوم اینک مقتضای قول مجاهد
 وَادْعُنَا إِلَى سُبُلِهَا وَاسْلُوكُنَا إِلَى سُبُلِهَا وَاسْلُوكُنَا إِلَى سُبُلِهَا
 وَاسْلُوكُنَا إِلَى سُبُلِهَا وَاسْلُوكُنَا إِلَى سُبُلِهَا
 باید نیست با وجود بودن او از جمله ملائکه کافر باشند و اسکان سیوم اینک در وقت
 و ماروت با وجود بودن شان از ملائکه بر سر زمین که سنده و آمدند خطا: ایشان
 صادر گردید و در جواب این دو اشکال کافیت حدیثیکه در عین اجماع از صفات
 متقول است که زباده بسیار کشند که ماعرض نمودیم بخند منت امام حسن عسکری علیه السلام
 که قومی نزدیک هستند که نم میکنند که حق تعالی اختیار نمود از میان ملائکه ماروت
 و ماروت را برای نازل کردن ایندن زمین و مستثنی که بنی آدم مصیبت را از حد گذرانند
 پس سر و ملک چوب برین سنده و آمدند باری را کردند و شرب نم نمودند و قتل
 نفس بی غیر حق کردند و جادوگران سحر از میان آموختند و آمدند تعالی آنها را در
 بابل مغرب میبارد و آن زن را منع نمود که کب که معروف بر سر است
 چون از منت که نسخ شده پس جناب امام علیه السلام سنده بودند که معاذ الله
 بر سینه ملائکه خدا معصوم میباشند و محفوظ اند از کفر و سارید بها جناب
 حق سبحانه تعالی نفرماید لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ
 مَا يُؤْمَرُونَ یعنی مصیبت دارند بفراری جناب باری میکنند و بجای آید
 آنچه که آمده که بان امر میکنند و هم میفرماید وَكَهْ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ لَا يُفْتَرُونَ ۚ وَلَا يَسْتَحْضِرُونَ لِيُحْجِجَنَّهُم بِالْكَافِرِ ۚ وَلَا يَسْتَفِئُونَ
وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
وَلَا يَسْتَفِئُونَ إِلَّا إِلَىٰ أَرْكَانِ الْعَرْشِ ۚ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفَعُونَ
یعنی ملائکه بندگان خداوند کرامی داشته شده و بر همه تعالی پستی نیکوتر در سخن گفتن
و با امر او عمل میکنند و حق تعالی میداند آنچه که در ظاهر و باطن ایشانست و ملائکه عشت
کسی نیست که اینک الله تعالی اجازت شفاعت در باب او داده باشد و آنها
از خوف حق تعالی بسیار وحاکم و ترسان میباشند بعد از آن جناب بصورت هم
فرمودند اگر بعضی آنچه که اینها میکنند حق تعالی هر دو رشته را بر زمین فرستاده
راست باشد پس باید آنها از خلفای حق تعالی باشند و حال آنها مثل حال نبی و اوصیا
علیهم السلام باشد یا نحو زمینان نمود که از مثال نبی و اوصیا زمام و شریعت
بعل آدم و هم فرمودند که یاسید ایند حق تعالی کاسی وی زمین را از اسباب و اوصیا
که از نبی آدم باشند عالی گذاشته چنانچه دلالت میکند بر آن قول حق تعالی
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا لَا نَقُولُ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ

پس معلوم شد که فرشته گاهی بطرف زمین بتفریب اما مست و مکررست نیامده بلکه هرگاه که آمده
بتفریب رسالت بطرف پیغمبران آمده پس فرشتا و حق تعالی ارواح و ماروت را بطرف
زمین و همین نه است به باشد پس سرور وادی گفت که پس بنابر امیسی فرشتگان نباشد حضرت فرمود
بل از فرشتگان بود بلکه ازین بود یا سفیدی قول حق تعالی **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ**
اسْجُدُوا لِلْآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ و گمان من اینست پس جناب امده تعالی خبر داد که او
از جن است و از حال جن حق تعالی خبر داده باینکه فرموده **وَلَمَّا خَلَّصْنَاكَ مِنْ قَبْلِ مَنْ**
نَارِ السُّمُورِ و مرید این حدیث است در باب نبودن امیسی از جنس ملائکه اما دیکه بید از مخلوق
مردنی است که بنده صبیح از جناب صادق علیه السلام مشغول است که آنحضرت در جواب
سوال حمیل بن دراج فرمودند که ملائکه گمان میکردند که امیسی از ایشانست و خدا سید است
که از ایشان نیست پس سرور از سجده آدم و از و صا و رتد آنچه صا و رتد و آنچه که سبند
و دیگر مشغول است که حمیل بن دراج از آنحضرت پرسید که امیسی از ملائکه بود یا متولی چیزیست
از امور آسمان بود پس سرور که از ملائکه نبود و ملائکه گمان میکردند که از ایشانست و خدا سید است
که از ایشان نیست پس من از طیار نقل کردم آنچه از آنحضرت شنیدم بودم پس طیار را نکار کرد
و گفت که امیسی مکرر از ملائکه نباشد و حال اینکه قول حق تعالی **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ**
اسْجُدُوا لِلْآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ بر خلاف ولایت دارد پس و پیش آنحضرت
آمده در حالتی که من حاضر بودم پس گفت که خدای تو شوم یا میتواند شد که در خطاب
یا ایها الذین آمنوا منافع داخل استند حضرت فرمودند آری هر که به موت غایبی

اقرار نموده باشد از اهل منالات و منافین جمیع در خطاب و اعلانی پس از ایجاد اصح
که یک قول بعدم بودن پس از جنس ملاکه چنانچه مذکور شد شیخ مفید است حق است و قول
شیخ ابوجعفر طوسی که خلاف این است چنانچه سر لانا طبری بآن در جمیع السببان تصریح نمود
ضعیف است و در حرج و از طایفه کلام شیخ مفید که سر لانا و یقین خود نقل نمود چنانچه در این
میشود که بر بحث از دعوی اتفاق امامیه کرده و بعد بعلوم و صواب و محکم از آنجا آنچه
که مقام محقق کرده پان آنست بحتیق مسئله فضیلت ایمانست بر ملاکه پس باید دانست که
شیخ صدوق در اعتقادی خود گفته که اعتقاد و ادراک ایمان در سل و محبت های خدا علیهم
السلام اینست که ملاکه افضل اند و محقق طوسی در تحریر گفته که بنی و سایر این از جمیع ملاکه
افضل اند و بن ابی حمزه معتزلی گفته که در مباهات اینست که نوع ملاکه بهتر است از نوع
بشر و ملاکه مقربین افضل اند از اینها و اینها افضل اند از ملاکه غیر مقربین و بعضی که نسبت میدهند
بطرف معتزله اینکه انانی ملاکه آسمانی بهتر است از جناب سید المرسلین و مفضل است
علیه صحت عاریست و اهل حدیث و استماع را نه می دانست که اینها بهتر اند از ملاکه و شیعه
قائل شده اند باینکه اینها و وصیاء افضل اند از جمیع ملاکه و بعضی از شیعیان قائل اند
باینکه موسسین فضیلت دارند بر ملاکه و حتی محصل کلام پس شباهت مخالفت و موافقت
میشود که جمهور علای شیعه فضیلت اینها بلکه وصیاء جمیع ملاکه قائل باشند و شک نیست
در اینکه بمقول محب بعد از عقل و نقل سزاوارت است که مذکور شد شیعه باشد و عقل را
محبت اینکه حق تعالی در شهر اسیری چند اسیر در از شهوات و هوا و فتن و خصیصه

در مثال آن که منج می کند از مثال او امر و نوای حق تعالی و مسند بزرگوار پس کسی
 با وجود این قدر و غلبه بر رافع قوت غلبه نموده و مستقیم بر خود خستیار نموده
 در مثال و مسند بزرگوار می نماید شک نیست که او افضل است از کسی که در او این رافع
 نباشد و نقل پس بسیار است از جمله قول حق سبحانه و تعالی است **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ**
لِلَّاهُ تُكِّنِي بِكَ إِنِّي جَاعِلٌ فِيهِ لَكَ خَلِيفَةً ۚ إِنِّي جَاعِلٌ فِيهِ لَكَ خَلِيفَةً ۚ إِنِّي جَاعِلٌ فِيهِ لَكَ خَلِيفَةً ۚ
 زیرا که دلالت میکند بر اینکه خلافت زمین که با آدم حق تعالی عطا نموده فوق تر است که
 است و لایقی ملا که آن را بقول خود **وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَحَمْدُكَ** و جوی می باشد باشد
 و هم بخت اینکه در تضاعیف این آیات مستفاد میشود که آدم عالم تر بود از ملا که شک
 نیست که مقتضای قول حق **لَا يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** عالم اصحاب است از منیر عالم همه است اینکه حق تعالی امر نموده ملا که را
 بسجود آدم و تقدیم منقول بر فاضل فحیث عقلاً و این آیه **إِنِّي جَاعِلٌ فِيهِ لَكَ خَلِيفَةً**
 بر این وجه اسکال نموده باینکه بنابرین لازم می آید که حضرت یوسف افضل است از
 یعقوب چه یعقوب و قسید که در مصر باطلاقات کرده مقتضای قول حق تعالی
وَنُحِذِرُكَ لَهُ ۚ وَنُحِذِرُكَ لَهُ ۚ وَنُحِذِرُكَ لَهُ ۚ وَنُحِذِرُكَ لَهُ ۚ وَنُحِذِرُكَ لَهُ ۚ
 از جهت تعظیم و تکریم باشد بدون فضیلت مستحق تصور نمیشود پس اگر باطله
 ثابت شود که سجده یعقوب برای یوسف از همین جهت نیست پس اگر باطله قطعی است
 شود که سجده برای یوسف بر یعقوب برای یوسف از همین جهت نیست پس اگر باطله

تقطیع ثابت شود که سجد و برای یوسف بر یعقوب نموده خواهد شد چنان
بید المرسلین صلی الله علیه و آله افضل اند از جمیع امیا که از آنجا حضرت ابراهیم
و اسمعیل و آدم که اجداد آنحضرت اند باشند پس باکی نیست درینکه حضرت یوسف
افضل باشد از یعقوب و لاکشته خواهد شد که احتمال دارد که سجده تقطینی نباشد
بجلاف سجد و ملائکه برای آدم چه قول میس قال اَتَمَّكَ هَذَا الَّذِي
كَرَّمْتُ عَلَى مَحَبَّتِ در اینکه سجد و دیگری بود و از آنجا است قول
صلی الله علیه و آله که فرمودند که من بستم از جبریل میکائیل اسرافیل علیه
السلام و امیسع ملائکه مقربین و من بستم خلق خدا ام و سید اولاد آدم
و از آنجا حدیثیکه در عیون اخبار رضا بندیکه در آن مسطور است در جواب
امام رضا علیه السلام منقول است که از ابای که ام خود از بن ابی علی علیه السلام
روایت کرده اند که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در خلق
شیخ خلقی از من افضل که ایمی تر نیاسندیده است من عرض نمودم که یا
رسول الله پس شما از سبیل هم افضل ای پس حضرت فرمودند که ایمی علی بر سبیل
و منتم که فضیلت داده است امیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین خود
و فضیلت داده مرا بر جمیع امیا و مرسلین خود و بعد از فضیلت تراست یا علی الله
که بعد و بهم خواهند رسید و بر سبیلکه ملائکه خادمان مانده و درستان باری
علی آنها که حاصل عرش آسمانی اند و آنها که در در عرش از تسبیح میکنند پروردگار

خود را در استغفار میکتد برای آنها که تصدیق ولایت ما کرده اند باطل اگر مافی بودیم
حق تعالی پداییکرد آدم و نه حور از بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان و زمین را پس
چگونه ما را فصل از ملائکه باشیم و حال اینکه ما بتقت گرفتیم بر آنها در باب معرفت پروردگار
خود و تسبیح و تلیل تقدیس و بزرگوار کردن حق تعالی خلق کرده ارواح با و پس حق تعالی
آن روح را که ما کرده اند توحید و توحید خود بعد از آن ملائکه را اسید پس هرگاه آنها را
دیدیم عظیم میگردانند شانهایی را پس در آنوقت ما هم اسید کنیم تا ملائکه بداند
که ما مخلوق خدایم و حق تعالی یک و منزه است از صفات ما پس در آنوقت ملائکه بشتین
سبحان تسبیح کنند و حق تعالی برانده دانستند از صفات ما پس هرگاه بزرگی شان را
ملائکه دیدند و در آنوقت لا اله الا الله گفتند تا ملائکه بداند که ما بندگان خدایم و خدا یک
خدا و ما خدا نیستیم از عبادت کنند پس هرگاه ملائکه فهمید که مکان ما را مشاهده
کردند اسید اگر گفتند تا ملائکه بداند که خدا تعالی از همه بزرگتر است پس هرگاه ملائکه
بزرگ و قوت ما را مشاهده کردند در آنوقت ما لا حول و لا قوت الا بالله گفتند تا ملائکه
بدانند که حول و قوت نیست کسی اگر از جانب خدا پس هرگاه ملائکه دیدند نعمت
حق تعالی را که با عطا نموده و طاعت ما را واجب کرده اند و در آنوقت
ما الحمد لله گفتند تا بداند ملائکه که عوض نعمت حمد الهی بحسب بایه آورده پس ملائکه بشت
ما الحمد لله گفتند پس ملائکه سبب ما به ایت یافتند بطرف توحید حق سبحانه و تعالی
و تسبیح او و تلیل او و تحمید او و مجید او بعد از آن حق تعالی حضرت آدم را آفرید

و در صلب او ماراد و بیعت گذاشت و امر کرد ملائکه را بسجود آدم از جهت تقطیع مار و اگر کلام
و سجده ملائکه برای حق تعالی از جهت بنودیت بود و برای حضرت آدم از جهت کرامی و تشکلات
چون که مار در صلب او بودیم پس مگویند ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه آدم
سجده کردند و بدستیکه مرگاه که در آسمان بودند حضرت جبرئیل اذان و اقامت
و ترتبه گفت بعد از آن گفت ای محمد صلعم پیش نایست پس من کاشتم ای جبرئیل ای
پیش تو بایستم جبرئیل گفت ای حق تعالی فضیلت داده است جمیع اینها را و را بر
تمام ملائکه خود علی الخصوص از پس من پیش آید و نماز کردم با ملائکه و منیت اطهار
این از جهت فخر پس مرگاه من رسیدم نزد یک پروهای نور جبرئیل گفت پیش روی محمد
و مرا اینجا بگذارد پس من در آنوقت گفتم که در آنوقت مرا تنها یکداری جبرئیل گفت چنانچه
محمد صلعم انهای در چمن نیست اگر از اینجا بخواهیم حق تعالی پروهای مرا را در نخست
پس مرا طرف بالا در نور انداخت تا اینکه رسیدم بایو صغی که حق تعالی خواست
پس در آنوقت آورد آمد یا محمد کانت عیدی و آثار ملک کایای قاع عبد
یعنی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار تو پس من مرا عبادت کن و برافزودن کل پس
بدستیکه تو دادی بکنی و در بندگان سال را و تو ای رسول من و محبت من بر خلق من
و بهشت را قسم دادم برای یکیک تنقیت تو کند و بهنم را برای کسی که مخالفت نماید و بر
او صیای تو کر است را و جبهه که نهیدم و برای شیعیان ایشان ثواب پس من
گفتم که ای پروردگار من کیستند او صیای من پس آورد آمد که ای او صیای تو است

که بر ساقهای خوش دشته شده و امسای آنها پس من نظر کردم که باقی خوش در
سایه نزدیک حق تعالی ایستاده بودم پس دیدم دوازده نور را در نور بتری بزرگ
است اسم یکی زاده سیاهی من که اول آنها علی بن ابیطالب منت و حسن آنها
است منت پس من گفتم که ای پروردگار من آیا ایشانند اوصیای من
پس آورده آمد که ای محمد اینها هستند اوصیای ما و دوستان ما و برگزیدگان ما
و حجت ما بر خلق ما بعد از تو و اینها اوصیای تو اند و خدای تو اند و بهترین
خلق اند بعد از تو و قسم بغیرت جا و جلال خود بخورم که سر آینه ما طاهر و پاکیم
سبب ایشان دین خود را و بند خواهیم کرد سبب ایشان کفر خود را و مرتبه
ما که خواهیم کرد و اینها را بنام شرق و مغرب و حسن و خصلت خواهیم کرد و این
روح را و سر آینه مرتبه بند خواهیم کرد و اینها جهت حیا شدن اباب و این
بندایری خواهیم کرد و اینها را بگویم و تا که در دعوت مرا افکار آکنده و جمع کند خلق را و این
من پس ملک او همیشه خواهد بود و زمین را دست بست و در شان خود خواهیم
کرد و این پوشیده نماند که چنانچه ازین حدیث فضیلت جناب سید المرسلین بلکه بار
وینا بر ملاک ثابت میشود و همچنین فضیلت جناب امیر مومنین علیه السلام بر ملاک ثابت
بیرسد و سوید اینست دلیل عقلی که در باب فضیلت اینها بر ملاک مسطور گردیده و
دلالت میکند بر مطلق فضیلت اینها و اوصیا بلکه جناب فاطمه بر سایر ملاک حدیث که جناب
صادق علیه السلام منقول است که جمع شدند زنانه آدم در خانه پس تراعی

کرده بعضی گفتند که بهترین خلق ملائکه مقربانند و بعضی گفتند بهترین خلق خدا پرستاران
 و بعضی گفتند که بهترین خلق خدا عابدان خوش آئینند و در بحال جبهه اند سپهر حضرت آدم
 داخل شد بعضی از ایشان گفتند که آن کسی که حل از مشکل کند چون سلام کرد و پشت
 پرسید که در چه سخن بود ایشان آنچه مذکور شد بود و نقل کردند گفتند که کی صبر کنید
 نامن بسوی شما بر کدام پس بزرگوارش حضرت آدم آمد و واقعه اعراس کرد و گفتند که
 می فرزند من است و نامش از خداوند عالیشان پس نظر کردم بسوی سبطی که بر روی
 خوش نوشته بود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ مِنْ بَرَاءِ اللَّهِ**
 تعالی یعنی محمد و آل محمد بهترین خلق خداوند و ازین قیل و دیکر احادیث آمده که ولایت
 میکند بر فضیلت جناب چهارده معصوم بر سایر ملائکه و انبیاء که محل کمال است و ذکر
 آیتان آمده و بر اینقدر کافیت و مانع است که جناب معصوم هر سودنده را عاویث
 باز آمدن روح بیدار و آمدن و ملک و دستبر برای مسکنت پس آن از ضرورت است
 دین است و اجماع اهل اسلام منعقد شده و شیخ صدوق باسناد خود از جناب
 صادق علیه السلام روایت نموده که شیعه با نیست کسی که شکرسته خیر باشد یکی سر نهج
 دوم سوال قبر سویم شفاعت و مشهور بیان ملایم اما بسیار اکثر احادیث نیست
 که سوال مستبر عام نیست بلکه مخصوص بوسن کامل است و کافر محض است و تنصیفین
 و اطفال باینرا سوال نیست از جناب صادق علیه السلام متقول است که مخصوص
 سوال کرده نمی شود و در مستبر کفر بوسن خالص و کافر محض و از دیگر فغانا فل می کنند و با

اکثر احادیث نام این دو ملک منکر و نیکر است و از بعضی که آنرا بجله که این حدیث موحط است
که نام اینها نکر و نیکر است و از بعضی احادیث دیگر ظاهر میشود که مرد و ملک که برای مسلت و غیر
مومن می آیند مسمی اند به مشر و مشر و در شتر کافری آیند مسمی اند به سکر و نیکر و اطرار
جمع اینست که اینهمه اسمانهای مرد و ملک معین اند که برای مسلت و شتر مومن و کافر
می آیند و بهمار ایشان تعلک میشود با اختلاف اعتبار و از اینها ظاهر میشود که آنچه
کمان کرده اند که منکر عبارت از و را مان کاست است بزودیک سوال ملائکه و نیکر
در تفریح و تزیین ملائکه است مرا بخاستند و جویی نه است باشد و احادیث بسیار بر خلاف
این دولت دارند و زمین الیقین نه که در دست که بعضی از علما گفته اند که حکمت و سوال
شکر و نیکرین است که گاه ملائکه برقی آدم طعن کردند و گفته است اجعل قضا من یقید
فیضا و یسفک الدماء و حق تعالی در زوال ایشان فرمود انی اعلم ما
لا تعلمون پس و ملک ابر کجاست برای مسلت ندون تا آنها از مومن سوال باشد
و جواب او را نشاید باشند و آن کواهی و منند پیش ملائکه حق تعالی زیرا که اقل شود
ایشان است پس حق تعالی ملائکه میگوید که ای ملائکه منید بنده من را که با وجود این که من
روح او کرده ام و دیگر آن را بر مال او متصرفم کرد و ندیم و زوجه او در کن حبیست
و کنسیر و تناع و در تصرف غیر او در دم سحر پن مرد و ملک اند و در شتر از بلا سوال
نموند و در جواب گفت اللہ ربی و چه بی ایمانم و بی محمد تا به ایند که سیدم
آنچه که شما نسب ایند و هم در کتاب عین الیقین مسطور است که در احباب را عمار علی

بن سلام مروست که جناب پیدالمسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مکتب است که بیشتر
از مکتب که دیگر می آید داخل قبرست میشود روی او مثل آفتاب روشن است و نام او
رومان است او میت را می نشاند پس میگوید نویسنده حال خیر و شر خود را پس او میگوید
که چه چیز نویسم که باست و دوات من و کجاست خادم من پس ملک میگوید که لعاب دهن تو
ببرده است و انگشت بند تو تگم است پس میگوید که چه چیز نویسم ملک میگوید که بر
قطعه کفن خود نویسی پس او حشاش خود را میبوید و چون ذرت نوشتن سیات پیر
شرم میکند پس ملک در آنوقت میگوید ای غافل که در وقتیکه سعادت کردی از آن غافل
ترسیدی بی حال خرم میکنی پس خود را بند میکند تا بر سر او بند پذیرست از ترس کند میبوید
بعد از آن ملک میگوید این را چه و بر آن مهر کن پس او که چه مهر کنم و حال اینکه
من مهر ندارم پس ملک میگوید که از ناخن خود مهر کن پس ملک از او در کردن او بی بهره
تازه و قیامت و اینست معنی قول حق تعالی وَ كَلَّ الْأَنْفُسَ لِلْزُّمَانِ طَاعَةً
فِي عَفْوَهِ وَ مَكَوْنِهِ بَعْدَ ذَلِكَ وَ اَعْلَیْهِ مَوْلَا مَسْنَعُهُ قُلْ اِنْ شِئْتُمْ كُنْتُمْ
مَلَکُ است که چه که در عفو سعادیه دارد شده و دوماً فان القبور
در محاسن بنده صبح از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام متقول است که چون بوسن سبزه
با او شش صورت در قبر او داخل میشود که یکی از همه آنها خوشتر و تر و خوشتر است پس یکی
در جانب راست و یکی بجانب چپ و یکی پیش و یکی در پس پشت و یکی در بالای سر
و یکی در پایین پایی ایستند و آنکه از همه پاکیزه تر است بالای سر است پس سوال آنکه

از هر تخته که می آید اگر در آن تخته ایستاده است مانع می شود پس صورتیکه بالای سر است همه
صورتها میگوید شما کیستند حق تعالی شما را آفریده و به از جانب من صاحب جان
راست گردید من نماز صبح را چپ گردید من رکعت اول را در پیش دست گردید من روز را در
آنکه در غمت است گردید من حج و عمره را در آنکه در پائین راست گردید من بر و اسرار
برادران و منم پس آنها را بگویند که تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشتر و خوشبوتری گوید
من ولایت آل محمد ام صلوات الله علیه و هم در اخبار عامه وارد شده که وقتیکه سیت
را در تبر سبزه از نه و ملک بیا و خام از زرق چشم تر و او می آیند در حالتیکه او از من
مثل صد داشته و چشمهای شان مثل برق می درخشید و باشد و زمین را می شکافت بهشت
از شدت رفتار خود پس چون تیر میهند که از جانب سریت بیایند نماز و سبزه
که از نظرف می آیند بهر شکلی که این سیت است و روز نماز میگوید از ترس غیوض
پس میخوانند که از جانب ما بیایند پایا میگویند که از جانب ما می آیند بهر شکلی که
سیت از خوف این موضع پاهای خود و در نماز جااست حاضر میشد پس میخوانند که از
جانب چپ بیایند روز و او میگوید که از نظرف می آیند که او در زره نگاه میبند
از ترس این موضع پس میخوانند که از جانب است بیایند صد قدی گوید که از نظرف
بیایند که او صد قدی میگوید از خوف این موضع پس سیت پدید می آید و چنانچه که پدید
می آید و سبزه در خواب زنده باشد پس هر دو ملک میگویند که در باب محمد صلی
علیه و آله چه میگویند پس سیت میگوید که گواهی میدهم که محمد رسول خداست پس دو

ملک میگویند که با ایمان زندگی کردی و با ایمان مردی و تو هم نشود که چگونه اذعان
 میتوان نمود بسوال و جواب بشیر و انوار عقاب و ثواب آن و حال اینکه با بساط
 بر سر قبری می ایستیم و پیچ حرفی استماع نمی نمایم بلکه کامست که قدر حال میگذارد
 و مطلق اثر حیات و انوار حیات و عقارب و صنوف لذات و نعم مشاهد نمیکنیم
 و کامست که پیش از آنکه میت را در قبر گذارند انوار و شمع طیور اخروی بن او
 پاره پاره ساخته متفرق میسازند زیرا که قیاس این نشان پشمار آخرت قیاس مع اشیا
 است که با عالم کلمات و کجای این حواس خفته بعد که در آن فضا نی ایمنی مینی که در حضور
 صاحب جناب سید المرسلین صل الله حضرت جبرئیل حضرت رسول صل الله و سبح
 می آورد و انوار کلام آنحضرت حرف میگویند و سمعند کسی از اصحاب آنحضرت
 حرف او را استماع نمی نمودند با وجود این اصحاب از راه بانچه که آنحضرت از جبرئیل
 نقل میکردند مینویسند نمی مینی که شخصی که در مجلسی در حضور جماعه کثیره خوابیده باشد
 کامست که در خواب خود را در انوار عقارب و صنوف سبیل حرامی بیند و متشاهد
 میکند انچه صامی چند را که انوار عقارب او را محاقب میسازند و صدای میت میکند
 و انگیز از انچه نهایت مرتبه استالم میشود و نهایت لذت میباید و لرزه در بدن او
 می افتد و بدن او مسدق میکند بلکه با اوقات باور زنده فریاد و ناله مینماید و با وجود
 این حضار مجلس هیچ ازین استحضار متشاهد عقارب او را متشاهد نمیکند پس چه مستجاب
 دارد که حال سوال شکرت کنیم و جواب میت و انوار ثواب و عقارب هم در محبط باشد

در کتاب کافی با سنا و او از امام روحی کاظم علیه السلام منقول است که در اول
آفرینش دیدن خوابها معمول نبود پس حق تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را باین ان و استاد
آن پیغمبر آنها را بطرف عبادت حق تعالی و سزا ببرداری او دعوت نمود پس است
آن پیغمبر آنها را بطرف عبادت حق تعالی و فرمانبرداری او دعوت نمود پس است آن پیغمبر
گفت که چه خواهد شد برای ما اگر امثال تو نمایم و حال را یکدیگر ترازم مالد از ترس نیستی و نه
قوم تو بر ما نیاورد حق دارد پس ان نبی صل الله علیه و آله فرمود که اگر اطاعت من کنسید
حق تعالی شمار ابدیت عطا خواهد فرمود اگر نافرمانی من خواصیب کردیم پس آنها پیشتر
که جنت چیست و بهسم چه پستی دارد و مایکی در آنها داخل میشوند پیغمبر خدا و صفی بخت
و دوزخ را بایت ان کرد و گفت که بعد مردن آدم یکی ازین دو مکان داخل میشود آنها
گفتند که اگر حرف تو چنانست میتوانستند به حال اینکه مایکی هم که اسوات همه استحقاق
بوسید میشوند دیدن آنها خاک نشود پس حق تعالی بیان اینها اعدا داشت کرد و بین
خواب را پس آنچه در شب دیدند پیش پیغمبر خود نقل کردند و ازین تعجب مینمودند پیغمبر خدا
گفت که حق تعالی بر شما حجت آورد دیدن خوابها تا شما بدانید که حال ثواب و عقاب است
شما همچنین است بعد مردن شما و بحسب اهل کسی نزد که انواع عذاب و ثواب متبرخانی
محض اند مثل عذاب و نعم خواب چه غرض محققین از حکایت خواب مجرد تشبیه است
و رفع استبعاد و در او در دگر دهمای آن شمار بر ایت کثیره از مای دگر دهمای بسیار
شدند تر و زمر و از رو خفاک تمامست بلکه مای و حقربای پیداری سبب آنست

و غیر بای خواب اند بسته حیات و عذاب پیدای و آن الناس ینام اذا ماتوا
 انهم اما تفرق حسب امیث از دفن پس باقی سوال مسکون و غیره و چه بنا بر اکثر احادیث
 اصلیه هر کس تا قیامت متفرق حسب از متفرق میشود پس احتمال دارد که روح در آن
 اجزای اصلیه در آورده سوال میگردد باشند و یا سوال و در حدیثی از ارباب
 چه عوام سوال مسکون و غیره سائر اشخاص علی بنی و در حد معلوم نیست و الله اعلم
 بالصواب و اعطه الله تبارک و تعالی و جواب نظر و فکر
 کردن در آن که تاریخ نیست و ششم شهر ربيع الثاني سنة اربع و ست
 و كان من جملة ما يعطيه عليه السلام في كل جمعة الاوان
 اولها يسالنا عن ربك الذي كنت تعبداً وعن
 دينك الذي كنت تدنّ وعن كتابك الذي كنت
 تتلو وعن امامك الذي تتولا وعن عمرك فيما افيتته و
 ما لك من ان اكتبه و فيما انفقته فخذ ذررك و
 انظر لنفسك و اعد الجواب قبل الامتحان و السائلة و الامامية
 كان تك مومناً عاد فابكمك متبعاً للصناديق موالياً و لواء
 الله لقاله الله محمداً و انطلق لسانك يا الصواب و احسنت
 الجواب و يترتب بالرضا و ان و الحمد لله عز وجل و اسقوا
 الملائكة بالروح و الریحان و ان كرت كن كذلك

تِلْجَ لِسَانِكَ وَوَحْتَ حَقِّكَ وَعَيْتَ عَنِ الْجَوَابِ وَكَبَّرْتَ
بِالنَّارِ وَاسْتَقْبَلَكَ مَلَائِكَةُ الْعَدَا بِتَزَلُّزٍ مِنْ جَنِيمٍ وَفَضْلَةٍ
حججه یعنی بودند جناب امام زین العابدین علیه السلام که در هر جمعه بطریق عظمی
میفرمود ای ابن آدم آگاه باش که اول چهره منکر و نمیزند تو در تبر سوال میپرس
از پروردگار تو خواهد بود که او را در دنیا عبادت میکردی و بعد از آن سوال
خواهند نمود از دین تو که بان اعتقاد داشته و بعد از آن سوال میکنند از جناب تو
که از قیامت میخواندی و باز سوال میکنند از امام تو که ولایت از دستیار کرده
بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه خرفالی کردی و باز میپرسند که از مال تو که از کجا کسب کردی
و در چه چرخان را صرف نموده پس عذر خود را بگوید و جواب از راهیان کن پیش از این
و سوال پس تو اگر بر سر چه سیر کار و عارف بهین خود باشی و متابعت همه
صادقین و مرادات با اولیاء و دوستان خدا کرده باشی حق تعالی حجت ترا بر حق
نویسند و زبانت را اگر بگوید از جواب پس جواب را بگوید و بشا
سید بسند ترا بهشت و نعمت خودی خدا و زمان بگوید و دوست خودی و استقبال
میکنند ترا که رحمت پروردگار و نسیم بهشت در روزی بگوید اگر چنین باشی
زبان مضطرب میشود و حجت تو باطل و از جواب عاجز میشوی و ترا عیش
خبری میدهد و منتهی باش و در تنگ و در استقبال میکنند ترا که بحکم جسم که بر تو
همی کرده اند و سوختن در جسم بیاید داشت که قول معصوم علیه السلام اینست

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تُعْبَدُوْنَ صَرِيحٌ است در يکرب و حقيقت
همانست که آدم و اعيان و بندگان پيش از خايع و ذليل ميشود و او را
در جمع حال سزاوارتي ميکنند و خدا را بزرگان خود رب و معبود خود مگويد
در تفسير عياش مفسر است که جناب صادق صلوات الله عليه و آله
خس سبانه و تعالى اخذ و احبار هه و در هه هه هه هه هه هه
الله يعني يهودي و نصاري علما و بزرگان و تيار از باب خود و آتش خود و نه که و الله
يهود و نصاري را احبار و رهبران خدا نميدانستند و براي آنها نماز و روزه نميکردند
ليکن چون حرام خدا را بزرگان حلال ميکردند و حلال خدا را حرام مینمودند ايشان
درين اطاعت آنها ميکردند از چنانچه تعالى احبار و رهبران را از باب ايشان گفته
تغلي با سناد خود از عدي بن حاتم روايت نموده که رويسي بن منقش سولخه آدم
و در کردن بن صليح و پس جناب حضرت فرمودند که ادي صدي اين بت را از کن
خود دور کن پس از آنکه از او پرسش سولخه آدم و حضرت در امثال سوره بر است
ميخواند و بان ايد رسیده بودند اخذ و احبار هه و در هه هه هه هه
اس با با با پس چون فارغ شدند عرض نمودم که قوم و هم من احبار و رهبران عباد
ميکنند و اينها هستند ادي خود و اينده حضرت فرمودند يا اينست اينکه انا حلال
حرام ميکنند پس شما امتثال مينا ميکنيد و محسين حرام خدا را حلال ميکنند و شما را قبول
ميکنند بن گمتم ادي حنين است که ميفرمايد پس جناب سولخه آدم فرمودند که من

عبادت و در رساله ابن ابی عمیر از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است
که مَنْ اطاع دَجَلًا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَقَدْ عَدَّ يَمِينِي رَجِيمًا
یعنی هر کسی که در معصیت حق تعالی پس تخلف کند او را از عبادت کرده و سر کار حقیقت
مال حسین باشد که مراد از ضرب محسوب و درست و عبادت عبادت از غایت ضلوع و شک
و سبب ببرداری پس نیز عذر چهارمی صاحبان عقل و دین که عین خدا را عبادت کنند
باینکه در معصیت حق تعالی او را سبب ببرداری نماید یا در عبادت خود مطلع نظر خود شود
خبر داشته باشند باینکه چه عقوبت چار و ناچاران در ملک باید باشد و از ضرب خود آن ملک
خبر و آرید نمودند و که با وجود ظاهر اسلام و ایمان و حقیقت بزرگ بشتی و از غیر
خود رحمت که همیشه خداست گشتی که در آن هر چه ممکن باشد در کتاب کان و غیر
امام محمد باسنده علیه السلام منقول است که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی قُتِلَ كُذَّابًا
بَرَّحُوا لِقَاءَ رَبِّهِمْ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُكْسِرْ لَهُ يُعْبَادًا فَهُمْ فِي رُجُلٍ يَمْشُونَ
نمودند که چون آدم امیر خیر را بعلی علیه السلام و وصیت او زمان برین باشد که تمام مردمان
او را نیک بدارند و متابعت او کنند پس تخلفی که در عبادت او پروردگار خود و غیر او
کردند بعد از آن سزاوارند که هیچ نیکو نیست که امیر خیر را بخی و در و کرا بیک و تخلف
نکلی او را میان مردمان ظاهر میازد و کسی را نیرسد که بگوید اگر عبادت عبادت
از زمین و طاعت و سبب ببرداری و غایت خشنود است پس ای جناب الله معصومین
صلوات الله علیهم و معین و ملایم دین و از جمله ارباب باشند و آنچه ایاست

عین ترک باشد زیرا که نقد در باب وقتی لازم میاید که اشتغال در طاعت بزرگ است و این
عین طاعت و سزا بهر داری به باب در باب نباشد و اینجا طاعت ایشان عین طاعت
الهی است چه در باب اشتغال ایشان میسر شده بوده آری است جابقی سزا و تعالی
سفر به اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جاب
سادق نه بودند بغير این من کان منکم فهو قد روی
حدیثا و نظری حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فیکرموا حکما
وافی قد جعله علیکم حاکما الخ و ایضا اگر مثال علماء دین جاری باشد
پس باید که از زمان پرورشین و عامه بازمی توتو استخرج احکام الهی را عادت است
مستفاد من حیث الظواهر و عموما فی و اطلاقات و ما از انواع و اقسام
به بر مآئید معلوم است که در اسلام از ایشان کما فی زمین گیسف من تملک بقرع چو
روی آنچه ضرور است و عیسینی است نیست که اول پیش خود ثابت کنند علم و دین است
شخصی که خواهند تقلید او کنند بعد از آن تقلید کنند باینکه خود دریافت نمایند اگر وقت
در یافت داشته باشند یا نه و اگر نماند لغات معلوم کرده باشند و این چندان و بیشتر
و هرگاه هستی سوال اول هر دو ملک انجیدی پس باین را برای آن روز میاید
پس هر آنکه جواب این سوال که از از دست آنها بجات نخت نیست که بگوئی اندک چه باین
بیاری از احادیث بدان دلالت دارند و هرگاه اندر بی کلامی است که هر کس است لفظ
و اندر بی بسرا باینست که مستی هر دو لفظ را بعضی و همچنین و در کلام معنی و دین را باینست

برای ذات ابد تعالی پس باید تعلیق بر وجود داشته باشی چنانچه که موجود باشد
امری او ثابت نیست و آن که در حکایت فی محله و چنین اذعان باشد بود
تجربوت و بویست برای خدا و در جواب خود صادق استی که بفرموده رستی امری دیگر در
بازار نشاء اخروی و دومی ندارد پس انبیا که معنی الله اینست که ذاتی باشد که سستی
و ضرور بود و نیستی در هیچ حالی بر او روا نباشد و جامع باشد جمیع صفات کمالیه مثل
حیوة و علم و قدرت و مثال آن را در دنیا که بسیاری از معانی و صفات مستند
که مطلق در خارج وجود ندارد و مثل استیلا و تقضین در مثال آن پس لابد است که این
با خود در بنای مسکری کند که یا این مفهوم الله مصداق در خارج دارد و مثال مسکری
است که وجود خارج ندارد و با مدینه و بدانند که فکر کردن در بنای مجله و حیث
غنیه است یعنی بر کسب پاره از عقل و مویش داشته باشد باید با خود تا مل نماید خاطر
مطلق شود که شخصی یا صفات مسطوره موجود است و کافی نیست آدم که در بنای
و گفتا نماید که کسی چند وجود اول اینکه بسیاری از ارباب و عادت مذمت عقیده دارند
و در بسیار از جاها حق تعالی را غار را بر سرش نهاده بر عقیده بای آمواد بالا اتفاق دارند
تعلیق اصول دین است خصوصا و یا مراد مطلق عقیده است که تعلیق اصول دین در آن
و دخل است و دریم اگر بنای حق سبحانه و تعالی میزاید کاعلم انکه لا اله الا الله
الله و این تعلیق تعلست و علم و یقین و در تعلیق ممکن نیست سیوم اینکه اگر تعلیق در اصل
دین جایز است پس باید مقلدین علمایی مخالفین در اصول مندرج باشند که این الا هو

كَذَلِكَ وَتَوَمَّنْ شَوْد که در میاب کعبه جناب عید المصلین و جناب الله معصومین
 که پیوسته استمال کذب در کلام ایشان نیست کافیت و تنک نیست که ایشان بود
 حق تعالی خبر داده اند پس خدائیان در میاب کافی باشد زیرا که این نور مستقیم
 از قلم تامل و المعلوم است که اگر علم بوجود حق تعالی او را حاصل نباشد ثبوت نبوت
 نبی و امامت و سیاهی جلا تعذات خواهد بود و در نظریات امر نیست که اگر کسی امر و درین شهر
 داخل شود و بگوید پادشاهی درای محل است و ما را بر مالت پیش تمام مستاده و مگر
 نموده که تمام مکان این نوح بتبیت من کنند پس بخت نیست که مسیح عاقل کشته
 دور در میاب مستعمل خواهد کرد که بایلی و کلمات نکند و دن پادشاه را و رای کوه
 و مستادن او را را بقرب رسالت حکومت و اینجا است که جناب مستنجا
 اکثر بادر مستندان معید از وجود خود خبر داده بطور استدلالی بران قیام نموده و همچنین
 جناب الله علیه سلام انبات وجود حق تعالی بپیل مسند بوده اند و مثل حکم و جو
 دروزه متناوب نقد گذشته اند و کافی است در میاب برای قیام و تعلیم طریق نظر
 نظر و فکر حضرت ابراهیم که حق تعالی از آن خبر داده و بایک میفرماید فَلَئِنْ جِئْتُمْ
 الْبَلَّ مَرَّیْ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَنَجْزِيَنَّكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا
 یعنی هرگاه ابراهیم را بگفتند که ای کعبه که دیدی فکر کرد که آیا اینست بن پس هرگاه که
 غروب کرد ابراهیم گفت خبر که غروب کند و از حالتی بجائی مصلوب شود و در دستبند
 که سبوح من در بن باشد فَلَئِنْ جِئْتُمْ بِالْمُرْسَلَاتِ كَاك هَذَا مَرَّیْ فَلَئِنْ جِئْتُمْ

قَالَ لَنْ كَرِيهَكَ فِي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس چون دید
که با طالع شده است و در دل خود بطریق فکر گفت که یا اینست پروردگار من پس چون آه
کرد حضرت ابراهیم گفت که اگر حق تعالی تو رفیق باشد ایت بطرف نفس خود نرود و از دست
از قوم مستحکاران بنفس خود خواهم بود و فلان ای النعمان از غده قال هَذَا كَيْفَ
قَالَ أَفَلَيْتَ يَا قَوْمَانِي بَيْتًا فَيُشْرِكُونَ پس هرگاه آفتاب طالع شده
گفت که یا اینست من پس هرگاه بخود بسجده گفتم که ای قوم به رستی کس
پیرای من میجویم نه تنها که بتعالی یا شرک خدا پیدا ندید و تفصیل این اجمال ببارانچو در اینجا
تفاسیر از علی بن ابراهیم منقولست اینست که جناب صادق صلوات الله علیه فرمود
که چه را بر ابراهیم میفرمود و بود پس ذری باو گفت که من در سلم نجوم دیدم چنان
در یافت میشود که درین نزدیکی شخصی بهم رسد که دین ترا باطل کرده اند پس فرود
گفت که در کدام منزلین بهم خواهد رسید و بوجود آمد و پانچو بر ابراهیم گفت که
هنوز بوجود نیامده پس فرود گفت بزبان را از مردان جدا گشتند تا زمان حادثه
و در همان اثناء در برابر ابراهیم عالم گردید و بر کسی عمل نداشت و چون ایام
وضع خرب رسید و در برابر ابراهیم نشو سر خود گفت که من چهارم دوران چنان رستم
بود که چون زن چهار غنچه از مرد جدا میشد پس با مرد ابراهیم رفت و بختی و بختی
بر ابراهیم بوجود آمد پس ابراهیم را در آن خاک گذاشت و در آنرا شک و شکسته
بشد کرده بخت آن در آنوقت حق تعالی از آن گشت ابهام او بشیر را برای ابراهیم تبار

کردند و مادر و هم پوشیده و مخفی بعضی اوقات برای دیدن پسر خود می آمدند و باز بی معرفت
و در آن اثنا فرود می آمد و درگاه آنی مردان چنین کرده بود که هر کسی که متولد شود او را بکشند و
حضرت ابراهیم در آن خانه در یکدیگر افتاده و می کرد که دیگران در تمام ماه آن قصد
نمی کردند تا اینکه در آن خانه بزم سیزده سالگی رسید پس هرگاه مادر ابراهیم بر می آمد
او در آن خانه آمد و خواست که از دستاوردت خود به بخانه برسد و ابراهیم در آن
مادر خود افتاده گفت ای مادر من مرا از اینجا برون آر تا که گفت ای پسر من اگر پادشاه
مطلع خواهد شد که تو درین زمان بوجود آمده ای ترا خواهد کشت پس هرگاه مادر را بخواهد
پروان آمد خود هم در وقت غروب آفتاب از آنجا برون فرستاد آوردند پس ستاره
بر بالای آسمان دیدند در دل خود فکر کردند که این فرستاده من و ما که من می بینم
کوکب است که بعد از پسر هرگاه از من و از نظر غایب شد گفت که اگر ب من این می بود
هرگز نمی گریه و چه حرکت دلات بیکدیگر برای متحرک مخلوق عسیه است که این فی محاسن
و او بدید گفت ایامی آمده شد که این دین باشد که بیمار روشن و برتر است پس
انهم غایب کردید گفت که اینهم صلاحیت ندارد که پروردگار من باشد پس صبح طلوع کردید
و آفتاب طلوع کرد و تمام جهان سبب آن روشن گریه قال هَذَا اسْرَقَتْ
اَلْجَبْرُ وَ اَحْسَنُ دِیْنِ هَر گاه آفتاب سبز و ب کرد و است که او هم مثل ملک
در مخلوقات حق سبحانه و تعالی در آنوقت جناب حق سبحانه و تعالی پر دای طاری
از پیش نظر جناب حضرت ابراهیم برداشت و تمام احوال مدشش گریه زمین

و آسمان بر او شکفت کردید در آنوقت فرمود یا قَوْمِ اِنِّیْ بَرِیُّ مِمَّا تُشْرِكُونَ
 وَ جَهَتْ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَقًّا وَ مَا اَنَا
 مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ و سرگام که این را دانستی پس باید دانستی که طریق وجود و تدریج
 به دو وجه است یکی طریق غول علما و مدعیین حکماست که بستی است بر دو تدریج و تسلسل و
 مثال آن در این طریق که با خصوص اشیا است و احتیاج شیوه بان ماکثر و اوقات در آن
 در قول بل ضلال که با حد و سکه وجود حق تعالی نیستند و در این طریق مینا و اهیست
 که برای هدایت کافه کس سمت شده اند و در این طریق وجود و تدریج استانی و سهولت در
 احوال متانت و خوبی است و اگر کسی تسلسل و قال که همان طریق اولی بود می شود و در
 هر اکس یکی در امتداد نظر میگرد و در این طریق در تدریج و در جناب حق سبحانه و تعالی
 سیر نماید اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْخَلْقِ الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ
 وَ الْعَالَمِ الَّذِیْ یُخْرِجُ فِی الْبَحْرِ مِمَّا یَبْقَعُ النَّاسُ وَ مَا اَنْزَلَ مِنْ
 مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَاجْتَلٰیهِ الْاَشْجَارُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا وَ بَکَّ فِیْهَا
 کُلُّ دَابَّةٍ وَ کَفَّرَ بِفِی الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ الْمُخْرِجِ مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا
 لَا یَاۡتِیَ لِقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ یعنی بستی که در پیدا کردن زمین و آسمان و در تدریج
 در درویش و آمدن آنها از بی یکدیگر و اختلاف آنها در تاریکی و روشنی و درازی و کوتاهی
 و در جاری شدن کشتی با سوال تجارب میان دریای شور و در نازل کردن این باران
 آسمان در آمدن و در آمدن را سبب آن آب یعنی از رحمت و سبزه و سبز ماندن و در

آن و در پیدا کردن حیوانات مختلف بر روی زمین و در اختلاف با و در سخن
بر بیان زمین و آسمان و آنچه دلایل و شبهه است بر وجود حق تعالی برای کسی که عقل
داشته باشد و مثال این آیات و روایات بسیار در دسترس اند و حاصل همه اینها
با این طرف بر یکدیگر که هر کدام را که در معنوعات حق تعالی و در نظم و ترتیب عالم که
یکی از هزار مصلحتهای او که در آن مستظم است و در آن عقل بشر نمیتواند دست خرم میکند
که برای این همه مصلحتها و حکیمانی است و خود بخود بهم نرسیده اند هیچ صدوق بنا بر
خود از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده که شخصی نزد آنحضرت آمد و عرض نمود
که ما بن رسول الله چه چیز دلیلی میتوان شد بر اینکه آفریننده و عالم هست حضرت فرمود
تو نیستی بنودی و اکنون بهم میدی و میدانی که تو خود را ایجاد کرده و نه پدر تو را
خلق کرده پس همین دلیل است که برای یک آفریننده و زویرا اصل آنکه شک نیست که یک
اخری عالم چه افلاک و چه فلکات و چه عناصر و چه مضمرات غالی از او نیست
که این مشاهده و حدوث باعتبار اوصاف و حسرات باشد پس غالی ازین منیت که این
هم حوادث سبب حدوث عادت شده اند یا بدون آن و اتفاق اولی مطلوب ثابت میشود
در صورت ثانی گفته میشود پس باین تجویز باید نمود که خانه بدون بنا هم نمیتواند رسید
و کتاب بدون کاتب و گشتی بدون ضلع آن و مثال آنست پس چنانچه این منشی
عقلا سفسطه و باطل است قول هم رسیدن این عالم خود بخود هم چنانکه شخصی از اعراب
سوال نمود که چه چیز ب خود است ناخشی و جواب گفت العتق تدل علی

المبصر و اثر الاله قد ارم على الميسر هتما ذانت املوح و ارم
وات فجاج ما لا تدل على الصانع بحير و بعير ارام حسن حشر
از جناب صادق صلوات الله عليه منقولست که شخصی از آنحضرت سوال نمود
و چون تعالی حضرت مسند بودند که آیا تو گاهی بر کسی سوار شدی گفت آری
مسند بودند که یا حاجی چنین اتفاق افتاد که گشتی تو شکسته باشد و گشتی دیگر
نداشته باشی که بر آن سوار شوی و در صحبت و شاکردن رسیدنجات داشته باشی
گفت آری حضرت مسند بودند که پس در آنوقت عقل تو حکم کرده شخصی فادری
ست که نزد آن نجات بخش گفت آری حضرت مسند بودند قد الک الشکی مؤ
الله العتاد مر على الهجاجين لا منجى و على اله غانده جن ليس
صفت در کتاب کافی مسطور است که محمد بن ائشی گفت که من نزدیک ابی منصور
القطب حاضر بودم پس او گفت که سید زاهد مرا شخصی از اصحاب من که بودم من
و بن ابی العوجا و عبد الله بن المقفع و رجب حرام پس بن المقفع گفت که ایها
که می بینی که طواف میکنند سزاوار نیست مرا که اطلاق اسم انسانیه بر اینها
غیر ازین شخصی که نشد یعنی جناب صادق صلوات الله علیه و باقی همه مثل ما
پس بن ابی العوجا گفت که بگو و در این شیخ را انسان میدانی و دیگر را نمیدانی
بن المقفع گفت که این بجهت آنست که من چیزی چند از علوم دیده ام که شش است
و پیش دیگران نیست بن ابی العوجا گفت که ضرورتش مرا که دریافت نمایم در آن

که تو را از آن خبر رسیدی این المتق گفت که حسین بکن که مد سبت باطل کند این
ابی العوجا گفت تو بدو روح انحراف میگوئی بلکه در حقیقت منظور تو از شیخ فرشتن است
که بسا داکدب تو طامش شود و مقصود علم حضرت صادق صلوات الله علیه بر من و بس
کرد و بن المتق گفت که اگر حسین است پس برو و خود را تا توانی از لعلشها بکن
پس این ابی العوجا برخواست و من و ابن المتق بجای خود نشستند ما دیدیم پس
ابن العوجا چون پیش حضرت صادق علیه السلام رفت باز آمد گفت ای ابن المتق
تشریفست هر چند در صورت بشر است بلکه روحانی است که صاحب جسد نباشد
و متنی که بطرف ظاهر رجوع میکند و چون بطرف باطن متوجه شود حکم روحانی
هم میرساند بن المتق گفت که ما بعد از اینکه بن ابی العوجا گفت که چون پیش او
رفتیم و کسی غیر از من نشد و غایب بی اینکه من چیزی بگویم روح که در حسرت تن
پس منم سو که اهل خلافت بچند که درباره وجود حق تعالی هم میکنند مطابق واقع شد
پس اینها سالم ماندند و شما هلاک شدید و اگر تعذیر حقیقت حال بر خلاف تنبیه
باشد که بان اعتقاد دارند پس حال ایشان مساوی حال شما خواهد بود چه عبادت
که میکند بحال ایشان چیزی ضرر نخواهد رسانید بن ابی العوجا که بدین گفتیم که
اهل طواف چه میگویند و حال اینکه قول و قول ایشان یکی باشد و حال اینکه اینها اعتقاد
در رند بر و رسا و نواب و عقاب و است در میکنند با یکدیگر در آسمان سجود میگویند و رند
و این آسمان را که در دو که تمسیر این بدست قدرت اوست و شما اعتقاد دارید

آنکه آسمان خرابست و کسی نالی و جالقی نداشت پس در آنوقت باینجه
را عنایت شدیم و گفتیم که اگر چنین است پس چرا خود را بر غیش و دوخ و
بطرف عبادت میخواند تا هر چه احکامات باقی ماند و بچه و بچه خود مخفی
شد و پنهان را میفریب و حال اینکه در خود را میفریب و مانع از این
و تر و نه پس در آنوقت جناب صادق صلوات الله علیه میفرمودند که ای
بر تو چگونه در حجاب است کسیکه از روح قدرت خود را در نفس تو میخواند و تو را
بر او خود آورد و بزرگ کرد ایند بعد از یکدیگر که چاک بودی و ترا قوی کردند
بعد از یکدیگر ضعیف بودی و ضعیف میکردند بعد از یکدیگر قوی بودی و پیاپی
بعد از یکدیگر شدت بودی و شدت میکند ترا بعد از یکدیگر پیاپی بودی و در
یکدیگر ترا بعد از یکدیگر شکناک میکند و در عصب می اندازد ترا بعد از یکدیگر
تضامن میشود و سرد میکند ترا بعد از یکدیگر شکنج میشود و شکنج میکند ترا
بعد از یکدیگر سرد میشود و دست میکند ترا بعد از یکدیگر سرد میشود و دست
یکدیگر ترا بعد از یکدیگر دست میشود و مازم خری میکند بعد از این که حسنه
آن ذات باشی و مستخ غم تو میکند بعد از یکدیگر غم کرده بودی و مستخ غم
یکدیگر بعد از یکدیگر تا از کرده داشتی و کرده طبع میکند خری که مرعوب بود و در
بیدار ترا بعد از غنیمت و رحمت بیدار بعد از خوف امید و امید میکند بعد از آنکه
و نارسید میکند بعد از امید و آری و در دل تو خری می افکند که قبل از آن مطلق در

خاطر آن را ندانستی چیزی را که دید من تو مست آن را در خاطر تو سپردم
فهم حضرت ستمار میکردند اما قدرت حق تعالی اما اینکه گمان کردم که میبایست
و حق تعالی حجابی نخواهد بماند پوشیده نماز که مثال این منتهای کار خدا و رسول
و جناب آنکه و بزرگان دین صادر شده محض برای نازل خدای است که سبب
فطور را در جناب عارض شده و لا بد وجود حق تعالی ظاهر تر است از اینکه
بیرون است محض مخفی باشد چه جای پرسش که حق تعالی او را عقل عطا کرده باشد
و کافی است درین مقام کلام عالمی که در توضیح انبساط دارد و شده که بیان فطرت
و در جناب کلامی سبب تر از کلام او نمیشود اندیشه انداختن حاصل انکلام با تمام اشک
از مقرران خود سپرد و از صاحبان باید دل خود را متوجه کرده استماع نمایند
که تا بفهمند و از توید آن بهره مند شوند پس اگر کسی که از وجودات حق سبحانه و تعالی
است و از همه روشن تر است او است زیرا که هرگاه ما از حق می بینیم بگویم که صاحب
این نوشته صاحب مستی و حیات باشد اصحاب این نوشته را بخت خود در پیش
و اصناف دیگر مثل طویل و فقیر بودن یا صاحب من و صحت بودن او پس از جمله
نویسنده دریافت نمیتوان نمود هرگاه ببرد مشاهد نمودن یک اثری از آثار موثر
علم بوجود موثر با سهل و جد حاصل میشود و آن اثر که ای سید هر وجود موثر
پس چگونه وجود حق تعالی ظاهر نباشد و حال اینکه جمیع توانموج اسطرطاری
و باطن خود در یک یکنی از تنگ و گشاده و درخت و حیوانات و آسمان و زمین

خاطر آن را ندانستی چیرا که دید من تو مست آن را در خاطر تو سپردم
فهم حضرت ستمار میکردند اما قدرت حق تعالی تا آنکه گمان کردم که میان
حق تعالی و خوار و بماند پوشیده نماز که امثال این منتهایی که از خدا و رسول
و جناب ائمه و بزرگان دین صادر شده محض برای ازاله حجاب است که سبب
فصول را در حجاب عارض شده و الا وجود حق تعالی ظاهر تر است از آنکه
حیوانات محسوسه غنی باشد چه جای پرسش که حق تعالی او را عقل عطا کرده باشد
که کافی است درین مقام کلام عالمی که در توضیح انبساط دارد و شده و گمان فتنه
در حجاب کلامی مستقیم تر از کلام او نمیتواند شد لهذا نقل محصل الکلام با تمام اشک
از نظر فاعل خود سپرد و صاحبان باید دل خود را متوجه کرده و استماع نمایند
بکثر اغیبت و از قوای آن بهره مند شوند پس و گفته که از وجودات حق سبحانه و تعالی
است و از همه در کشتن بر منشی او است زیرا که هرگاه ما نوشته می بینیم یقین میکنیم که صاحب
این نوشته صاحب منشی و حیات باشد صاحب این نوشته را محبت خود در پیش
و اصناف دیگر مثل طوبی و مقصیر بودن یا صاحب من و صحت بودن او پس از حجاب
نوشته دریافت نمیتوان نمود و هرگاه بچهره مشاهده نمودن یک اثری از آثار موهبت
علم بوجود موهبت با سهل و چه حاصل میشود و آن اثر که ای سبب بر وجود موهبت
پس چگونه وجود حق تعالی ظاهر باشد و حال آنکه جمیع قوا از سوا اسطرلابی
و باطن خود درک میکنند از شک و گیاه و درخت و حیوانات و انسان و غیر

تبار خشک و تری و استش و مواد نفوس و اجسامها و تبدیل احوالها و حرکات و سکون
و امثال این از امور لا تعد و لا تحصى که اسی میسرست بعد وجود خالق خود و سر کما حقیقت
مال چنین باشد که سبب یکدلیل کثابت وجود کثابت سببش ظاهر شود پس چگونه وجود
حق تعالی ظاهر باشد که تمام آنچه که در نفوس و خارج از است که اسی سبب هر وجود
او هر سروره از ذرات عالم بران حال خود را میکند که مستی من خود بخود نیست
و من محتاج به کسی که او را بر وجود سازد چنانچه کثابت و حیاط که اسی میسر
که با نفس خود به هم نرسیده ایم بلکه ما در وجود خود محتاجیم بطرف کثابت و حیاط پس
اما اگر کسی بگوید که اگر حق تعالی ظهور وجودات باشد چنانچه که تواند عاقلی بر
سپشتم استدلال و قاطعه و دلائل و بر این که فحول علمای اسلام و غیر ایشان
کشیده اند چگونه میسر نباشد در جواب گفته خواهد شد که خداوند پندگی شتی نزد
عقل و در وجه مقصور میشود یکی اینکه آن شتی فی نفسه مخفی باشد و بدون فکر و نظر
عالم بان ممکن نباشد چنانچه حقیقت ملائکه و مدوشت عالم و امثال آن دوم
اینکه شتی به نهایت مرتبه و ارفع و ظاهر شود که عقل بشر اوقات و اکر آن
نماند چنانچه بصارت خفاشن سبب صفت آن روز روشن نیست و میسر
و نیست که بفرموده طور و ضوع متصف میباشد پیش با صبر و در روشن نمایا پس
میتواند شد که سبب صفت عقول از هر طور حق تعالی سبب خفای او شده باشد
و هم در میان سبب خفای حق تعالی میتوان گفت که شتی نزدیک با غیر

انتیازی باید سبب شد و آفت شکارگاه بعضی موضع را روشن دیدیم و در
بعضی جاها تاریکی داشتیم که روشنی یک خری است و تاریکی خلالت آن که
بالفرض وجود تاریکی نمی بود نمیدانستیم که آنچه ماییم همین یک اجسام است که بظن
مای آید روشنی است و رای آنها لیکن چون بر اجسام گاهی تاریکی عارض میشود و گاهی
روشنی و دانستیم که روشنی و رای الوان اجسام است پس اگر معاد با مدجات
الوجود عدم و رای بود شک نیست که حسبین آنها در روز فلاح و غمت اص
و جادات و نباتات و حیوانات بحسب عدم او معدوم میشوند و چون موجود
معدوم میشود پس چگونه شک باقی مینماید در وجود او لیکن چون حق تعالی است
موجود است و عدم و زوال بر و محال است پس عقل ناقص امکان میشود که این
عده عالم خود بخود است و محتاج دیگری نیست و سیر اینها لم کسی موجود است
که اینها لم بطل او باشد و از آنرا آن و نظیر این صاحبان عقول ناقصه در میان
نظر شخصی است که در مکانی داخل شود که بالای در و دیوار آن آینهها نصب کرده
و شخصی پیش از داخل شدن در گوشه نشسته باشد بجهت تنگ با کسی که داخل آنجا
شده ظاهر نباشد و شبیه او در آینه نمایان باشد پس انگیز که داخل آنجا شده
صورتها را در آینه دیده که آن کند که این صورتها متقل بجنس خود اند و ظل
و اثر کمی نیستند و حال اینکه شخصی که داخل است میداند که اینها اثر و ظل شخصی دیگرند
و او اصل است و این مخرج آن پس خوشحال کسی که مصنوعا است چنانچه

دیده و در تقابل حسن انتظام آن را ملاحظه نموده بی بصاحت آن پروردگار
دیده و سرور یابیده و باطن میندر شمع اندر شحات مینشود و اندامی صاحب
عقل و سوشش نزدیکی انصاف کیند که اگر یکی از شما از محبوب خود دور افتاده
و از مدتی ملاقات او نشده باشد پس ثانی از و مثل اینکه از دست خود گیتی
بشمار نوشته فرستاده باشد و یا بوسه خاص او و مکان ماندن او و پیشانی
بنظر شما یا به چند از مشابه آن برای قرب و ملاقات محبوب خود قفل
در اضطراب مینمایند و زار زار گریه و زاری میکنند پس کجاست
عقل و سوشش شما که از محبوب جفتی که در ناخن پاناموی سمرمه از غنای است
و آنچه که آدراک تمام آید همه از آثار و مخلوقات دوست جدا شده آید و زار
او غافل نشسته آید و حال اینکه بدیند که قطع نظر از احسانهای غیر متناهی
او شما را باز رجوع با او خواهد شد نشود که خود را که شما از ملاقات گسسته است
و نه است گسسته از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ یعنی هر که
حق تعالی استناخت آنچه که حق متعالیست منع میکند و من و زبان خود را
از گفتن حسدنی که در آن رضای حق تعالی نباشد و بطنه من الطعام
و عنانفه با قیام و القیام و بازید و شکم خود را از خوردن
حرام و زرباری خوردن قالوا اما انما و اما شایان رسول الله

مولا و اولیاء الله حاضرین گفتند قدیمی تو با و یا رسول الله در آن
و ما در آن ما اینها مستند اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکون
فکأن شکوتهم فیکرا حضرت فرمودند بر سنگ او باران
ساکت میشوند در آن حالت در فکر مسا و خود را در فکر قرب حق تعالی مستند و
تکلموا فکان کلامهم ذکر و کرا چون تکلم میکند
کلام ایشان در حالت خلوت ذکر خداست و نظر و افکانت
نظر هم غیره و چون نظر میکند نظر آنها غیر است یعنی از ملاحظه احوال
خلایق نرسد و نطقوا فکان نطقهم حکیمه و چون با کسی سخن
میزند حرف ایشان متضمن مصالح دنیوی و دینی و بی باشد مشوا فکان
مشاهد بین الناس بر کسی که چون راه میرود راه رفیق نشان میجو
برکت کو لا الا جالی قد کتب علیهم لم تستقران و احبهم
فی اجناسهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب
آزنی بود اینک در اجل میرم تقدیم و تأخیر نیشود و مرآتیه ارواح مستان
خوفا الی و شوق ثواب پروری نمود و در غایت شکیبائی و مدائیت حق تعالی
که بتاریخ سیم یا چهارم مجاوی الاول است و خود اندیشه و مرکاب
که در جمعه گذشته مفهم الله تعالی و محال و ولای و بر این در اثبات وجود رب
العالمین محمد الله تعالی با حسن آیت صریح بیان آمد امروزه لا یغلبه و غلبه

بهر سادگی غیر ذات واجب الوجود در بی وجوب و نیستی بذوات یک او یک پس هیچ چیز
بر ستمش نبود پس باید دانست که عقل سلیم و ذن سقیم حاکم است بر اینکه مراد رعایت
مخضع و بنایت مشوع کسی نیست بذوات پاکی که جامع جمیع صفات کمالیه و غیره از هر نفس
و صفات باشد و مساوی او همه محتاج باشد و او بطرف کسی محتاج نباشد و او منقسم
محسن جمیع مخلوقات باشد و بر او کسی احسانی نداشته باشد چه در عقلا قطع است
مرامات او و یک مخصوص سلاطین است یکی از کمینندگان او چه درین صورت اظهار
باعلام او مساوی داشته و مرامات سر یک را در خوران مرامات نموده و کسی توهم
نمود که چرا جاری نباشد که غیر ذات و مد تعالی واجب الوجودی باشد که او هم
جامع جمیع صفات کمالیه باشد و از هر او پرستش باشد مثل ذات الهه زیرا که
درین توهم ناشی از ظلمت اهل قه پرات پیرا که مرکا و عاقل و فان کرد و اینکه ذل و حق
الوجودی است پس خرم میکند باینکه تیرگی ندارد و بجهت و جود اول اینکه عالم را نشاء میکند
و رعایت نظام و تنگ نیست که انظام ممانعت متصور میشود که حاکم کی باشد و حکما
که در پادشاه در تعلیمی کمیند و موجب حسد بی اقلیم و بی انتظامی آن میگردد و اینست
معنی قول حق سبحانه و تعالی **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلُ الْاِلهِ لَفَسَدَتَا**
مقام بن حکم مرویت که گفت عرض نمودم بحضرت حضرت صادق صلوات الله علیه
که چه چیز دلیل میشود بر اینکه احد است حضرت فرمود که انضال تیر و کمال
انظام چنانچه حق تعالی میفرماید **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلُ الْاِلهِ لَفَسَدَتَا**

و این دلیل در اصطلاح تکلیفین منتهی شود به دلیل تالیف و حاصل این دلیل نیست که اگر واجب الوجود
 باشد باید جمیع صفات که مقتضای واجب الوجود است در وجود او باشد پس می دانیم
 و قادر بر همه ممکنات بود و هرگاه چنین باشد پس ممکن است که یکی از وجوب الوجود
 اراده امری نماید و دیگر اراده صند آن پس اگر اراده حاصل شود اجتماع مقتضیات
 لازم آید و الا محذور بود باکی لازم آید و چنانچه اینک تقدیر و تعارضی که باید التماس باشد
 ممکن نیست مثلا اگر بیان زیر هر دو وجه تبارک مستحق نباشد مردی که ثوبه چه پاک
 فرق میکنیم میان زید و عمر همین فرق صورت و سیرت و تعلقات سکیم پس اگر
 تقدیر واجب الوجود باید التماس باشد باطل است و اگر سبب باشد التماس است
 پس لازم آید وجود او را واجب الوجود الی غیره نهایت چه درین صورت اگر واجب
 فرض کنند باید التماسی می خواهد بود و گویا باین معنی اشارت نموده اند
 جناب صادق علیه السلام بانی که فرموده ثُمَّ لَوْ مَلَكَ أَنْ ادْعَيْتَ نَبِيَّ
 أَهْلَ بَدَمِنْ فَرَجَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَ تَاثِثِينَ نَصَادِرَ الْفَرْجَةِ
 تَالِثًا بَيْنَهُمَا قَدِيمًا مَعَهُمَا فَلَوْ مَلَكَ لَكُنْهُ فَإِنْ ادْعَيْتَ لَمْ يَكُنْ
 مَا قُلْنَا فِي الْأَثَرِ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمَا فَوْحَانِ يَصْكُوتُ
 حَتَّى تَمْتَحِنَ فِي الْعِدْوَالِ مَا لَا نَهَايَةَ فِي السَّكْرَةِ وَجْه
 ثالث اینک شک نیست در اینکه صاحب غریب بودن شخص در جمیع کمالات صفت
 نقصست و از اینجاست که منزه بحال افضل است از کسی که در کمالات خود نقصان داشته باشد

بودند تعالی برست از فقر و دستش که او شمع منافع گماید است تشهد الله انك
لا اله الا هو جناب امیر المومنین صلوات الله علیه در وصایای خود با امام حسن صلوات
علیه در وصایای خود با امام حسن صلوات الله علیه فرمودند که ای پسر اگر ب تو شریکی شست
رسولان او هم پیش روی تهنه و زمار سلطنت و بادشاهی و فخریت پس بداند که معبود
یکی است لا یضار فی ملکة احد ولا یزول ابدا پوینده غمنا که حقیر
در توضیح امثال چنین پا در مقام بر خط مرخند فکر میکند لیکن کلامی که اقرب باشد
به این خواص و حوام بهتر از کلام جناب پید المومنین و جناب امیر المومنین صلوات الله
علیه بر همین نمی بیند و نمی یابد و از بیخاطر می شود و قلب مطمئن میشود و کلمات حق سبحانه و تعالی
برای پادشاهان جناب ایشان را بر گردیده و گران را که دعوی علم و دانش است
نیاید انداخته و قاصد رسیدن به توضیح نمی طلبد بر محمد و حدیث آنجا نماید که شکست
بر بسیاری از نوادید و آنجا ظاهر میشود و علوم مرتبه و معرفت اهل بیت عصمت و طهارت
در کتاب جستجای طهری از جناب امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که در کتاب
از یک جناب سید المومنین اهل پنج مذنب و دین جمع نشده بود و نصایبی و ذکر
و تنوید و مشرب و مریب پس میوه گفتند که قائل ایم ما یکدیگر غیر پسند است و رفته ایم
تا با تو در ریاب مناظره کنیم اگر تو با من موافقت نمودی پس با فضل ایم از دوستیقت
نمودن خود و بطرف جواب و اگر مخالفت بینایی از تو در ریاب نخواهد گشتم و نصیحت
گفتند که ما یکدیگر نمی که هیچ پسند است و در هر که گفتند که ما قائلیم ما یکدیگر عالم قدم است

و صانع از او نشود که میباید که در وقت سرودن خالق و مدبر عالم از دستگیری
گفته که بتای حسد یافته و در وقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
آمنت بالله و حدی لا شریک له و کلمات بالحب و بیکلی
معبود سوا که گفتند که حق تعالی در ربانیت کا دامن دست داده اثبات نموده
باشم و زود است که او سبحانه را دکنه کرده که کسب کند کان را بعد از آن فرمود
ای کرده بود و تمام میسر امید که بغیر حق تعالی قول شد یا با اختیار کنم ایشان گفته
پس حضرت فرمودند که این میوه دلیل عزیز الیسر حدیث است ایند گفته دلیل است
که وقتی که تو ریت از میان رفت عزیز تو دیت را باز برای ما پیدا کرد و حضرت فرمود
که مرا کاین کرامت روحی این باشد که آدم سپردم شود پس موسی پرورد شود
حق باشد و سپردم شود و حال اینکه از موسی صغاف که است عزیز بطور آمده و اگر مراد
شما از نبوة حسری این باشد که معاذ الله از صلب است که پادشاه پس نمایان عظمی
کافوشید و خدا تعالی ثابت کردید چرخ که از صفات مخلوقین است تعالی الله عز
ذلک علوا کیمو ایند که است که از نبوة او نبوت بر سبیل و لا نیست
بکدامین گفتن ما و نه سبیل گفتن یکی از علما است کسی که خواهد او را گرامی در روز دیگران
استیازد بدی پس چنین کن و چنین کن و حال اینکه با او فاست و چنین جا و اوقاتی
سبی مستحق میباشد پس همچنین مراد است که حق تعالی بر سبیل کرامت حسد زیرا که سبیل
خود گرفته زود و ولادت در وقت جناب سید المرسلین و فرمودند که اگر چنین است

پس موسیٰ اچرا این منزلت ثابت نمیکند که او را از ایزد است از غریب این منزلت و بدستی
که الله تعالیٰ نصبت میکند بر مطلبی است در او و اینها اگر نظر میکند بزرگان شما و معلوم
اکرام کا بی شخصی و پیرو میگوید غریب و پیرو میگوید پس نظر میکند بزرگان کا بی شخصی
نظام شخصی ای برادر و شخصی ای شیخ و شخصی ای پدر گفته خطاب میکند و شخصی ای
پس باید موسیٰ ابرار در خدا و پیش خدا و باید خدا می گفته باشند زیرا که حق تعالیٰ در
جانبیت عزیز یار گرامی داشته پس تو می بود و مختیر شدند و مبعوث گردیدند و
که چه جواب گویند پس عرض نمودند که مرا مهلت ده تا درین باب فکری کنیم حضرت عرض
که بچشم انصاف در باب اهل نایب تا حق تعالیٰ شمارا و اینست که بعد ازین
حضرت بطرف انصاری است و بر شده فرمودند که نه پس شما اینست عیسی که قدم
غریب بر خود کرد و ایند پس مرا و شما ازین صحبت یا امنیت که حق تعالیٰ حادث شده
تا عیسی که حادث است بوجد آورد و دریا اینکه عیسی قدیم است که نزد ما هستیم
بهری بر تقدیر اول که قدیم حادث شد بر تقدیر ثانی که حادث قدیم شد محال لازم نمی
دهی الاستحاله است که قدیم حادث شود و یا حادث قدیم و کو اینها من حضرت ازین کلام
و امنیت که میان پیرو و پیرو است که میباشد میان حقیقت و عیب و صفیه و نقایص
بعضی شخصیات میباشد پس باید حقیقت واجب الوجود و حقیقت عیسی که میباشد
و بنابرین باید عیسی قدیم شود یا واجب الوجود حادث و الله بعلم بالصواب
انصاری گفتند که ای محمد بر دستنی که الله تعالیٰ مرگاه اشیای عیب بر دست عیسی

ظاهر کردند از حجت او بر سبیل که است پس خود کرد و نیک حضرت فرمودند که جواب این
 شما است که بانی و در باب عز و کثرت پس می بود ساکت شد و عین از یک کس
 که از آنها که او گفت که ای محمد شما بر اسمیم را چه اخیل الله میگوید سرانجام شما جواب
 میدمید ازین عیان جواب است در باب گفتن که عیسی بن الله است حضرت
 فرمودند که قیاس مع الفارق کردید زیرا که معنی علت نشعراست بر حسیان و فاقه
 پس بر اسمیم هرگاه از تمام خلق قطع کرده بطرف حضرت پاک اوج می کرد و چنان
 ظاهر می شود از حال او در قیاس که او را در حقیقت کرده اند و در آن آتش نه خستند و هر
 در آن حالت پیش از اینکه جسم او با آتش رسد در هوا ملاقات کرد و گفت حق تعالی را از آن
 حضرت تو فرستاده پس حضرت بر اسمیم در آن وقت گفت حَبِّیَ اللَّهُ بِعَمْرِ
 الْوَسْكَیْلِ مرا حاجتی نیست بسوی کسی بخردات می سبحانه و تعالی پس در وقت
 حق تعالی او را گفت که تحلیل منی فقیر محتاج منی و الْمَقْطَعِ إِلَیْهِ عَمْرٍو
 و اگر خلیل با خود در حلقه باشد که معنی واقف شدن بر سر راست پس باز در آن
 نباشد چه درین مورد صورت تشبیه لازم نمی آید زیرا که حلقه معنی مقید شدن و واقف
 سر آمدن از قیل منقالت عارضی که تجانس میجوید بلکه هرگاه بمعنی واقف شد
 خلیل خود آمده گفت که مناسبت صیفت باشد بخلاف علاقه نبوت و الهیة که آن صیفت
 است که زایل نتواند شد هر چند بدو را دلیل و خواه کرد و اند چه این صفت بسی بر
 و زوال آن بعد محقق امکان ندارد پس بعضی از آنها گفته اند که ما در بعضی کتب دیده ایم

که حضرت عیسی گفت از صبا الی الی پس حضرت فرمودند که اگر متوجه کشما
آن کتابت پس در آن کتاب جهان در دستد و یا نه هب الی آینه
و آینه کمر کونج یا آدام بوده باشد و منظور این باشد که حق تعالی
ازین کتاب ظاهر میشود که وجهی که شما در باب بنو عیسی کمیتند از حقیقت که است
و جاری شدن سحریات بر دست او باطلست چه معلوم است که مخاطبین و مردم
بودنستان انبای خدا این که استقامت بنودند و حقیقت حال نیست که
کلام عیسی را یاد کردید و مطلب از تعبیرید چرا جایز نباشد که مراد عیسی از قول
الی و آینه کمر کونج یا آدام بوده باشد و منظور این باشد که حق تعالی
مرا برداشته سپرد مالی که پدرین و پدر شما نوح و آدم هستند پس نصاری هم
ساکت شدند و گفتند حق تعالی مثل جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و عجل
و مخاطبی ندیده ایم بعد از آن حضرت بطرف اهل و مرستو چه شده اند و فرمودند
که چه خبر داعی شده است شما را بطرف اینکه میگویند اثبات و بنیاتی نه در روز
مستقیم موجودند و همیشه حواسند بود اهل و مرستو چه گفتند که چون ما دیدیم
که این همه استیاضا پیش رو بودند و فانی میشوند و استیم که عالم قدیم است و همیشه
باقی خواهد ماند حضرت فرمودند که چنانچه شما حد و ست عالم را ندیده ایم پس این
از اسم ندیده ایم چه شئی که قدیم نبوده قدم شئی دیگر را نمی توان دید پس چنانچه حکم الله
کرد و حال اینکه حال مستم یعنی حال حدوث است بعد از آن حضرت فرمودند

که یا شما بخیر میکنید این را که روز و شب و یک وقت و یک موضع جمع شود یا نه اینها
گفتند که محالست که جمع شوند حضرت فرمودند که پس چه میکنید در صورتی که احکام
را ما بگیریم پس بای عقل حکم نمیکند باینکه دومی آنها باید در جانب دیگر سابق باشد پس آنها
گفتند تری چنین است حضرت فرمودند که پس در صورتی که محال حکم بعد است
آنها که بدی آنکه حدوث آنها را دیده باشند قیصر بر منبر سازند که ایند لیل حضرت بعینه
بر آن تطبیق است که حکما و متکلمین در موضع بسیار متشکک میشوند و مراد حضرت اینست
که فکر نیست در اینکه در روز و شب متعاقب میشوند و در یک وقت جمع میشوند پس
بنابرین مرکابا بار در حاضر اثبات حاضر را بگیریم و شروع کنیم در تطبیق روزهای سابق
با شبهای سابق عقل حکم است باینکه در جانب زلزله خلاف آنچه ما گرفته ایم مقدم باشد
و در محل خود ثابت شده که زیادتی بر تناسی بقدر تناسلی تسلیم تناسی زیاد است
پس لازم آید که سلسله ایام و لیالی مرود و عادت باشند و هذا هو المطلوب
و امثال اینها فی حضرت از جمله معجزات حضرت میتوان شد که یکسکه مطلق و علوم
مهارت نداشته باشد بلکه ای محض است و آتمای مباحثه که محل درست است
و نه پیر میاشد ظهور اینهم است بدان از بدو و انبیا از تصور میشود و چنانچه بعد
بروج و حجب آن خود ظاهر میشود بعد از آن حضرت فرمودند که ایام و لیالی
خالی ازین نیست که در جانب زلزله تناسی اند یا غیر تناسی در صورت تناسی
حدوث لازم می آید در صورت لاتناسی لازم می آید آری است و اینها را رسید

چیزیکه قدیم است آتش را چگونه بنما خواهد رسید فان ثابت قدم استماع
بعد از آن حضرت فرمودند که ماییم این انشیا را که یکدیگر محتاجند
بجستیکه تو نام محتاج به آن محتاج الیه متصور نمیشود پس سرگاه با وجود قدم
خالق عالم این باشد بگویند که در صورت حدوث بچه صفت خواهد بود پس
همه اهل و مساکت نشدند گفتند ادرباب فکر میکنم بعد از آن حضرت نشد
شدند بطرف ثنویه و گفتند کدام چیز شمار باعث شده باشد خالق عالم را و تا
میدانند آنها گفتند که سرگاه ما دیدیم که در عالم هم خراست و هم ضرر و معلوم است
که غیر و قهر با هم مضاد دارند پس انکار کردیم ما این را که یک کس خالق صمدین باشد
یا نمانی بسینی که از برف محالست که کار آتشش بر آید و از آتشش کار بر آید
اثبات کردیم که خالق عالم ظلمه است و نور از نور خیر صا و میشود و از ظلمه شر
حضرت فرمودند که یا شما نمی دانید که سواد و پامض و صفره و اصلها
با هم تضاد دارند چه محالست که اینها در یک محل در یک وقت جمع شوند که شد
دری حضرت فرمودند پس شما چرا برای سر یک خالق متشددید و میگذارید
بر دو تا نموده اید بعد از آن حضرت فرمودند که نور و ظلمت با هم تضاد دارند
چه ظلمت و رعایت پستی است و نور و رعایت علو و شرف پس چگونه روا
باشد که اینها با هم اشتی نموده این عالم را که در رعایت انتظام است و انحراف محال
کردند پس ثنویه هم ساکت گردیدند و گفتند ما در باب فکر میکنم بعد از آن

حضرت بطرف مشرقین عرب طفت شده فرمودند که شما چرا اینها را عبادت و پرستش
نمیکنید آنها گفتند که ما آنها را وسیله میاریم بطرف خدا حضرت فرمودند که آیا
آنها ساجده دارند و طاعت پروردگار و عبادت او میکنند که این سبب توبه
درگاه خدا شده اند و شما آنها را وسیله خود میارید گفتند نه بعد از آن
حضرت فرمودند که شما آنها را دوست خود درست میکنید پس اگر صلاحیت شما
کرون پیدا شدند باید شما را آنها عبادت کنند که شما آنها را تراشیده و
در دست کرده اید و اینک شما آنها را عبادت کنید بی اینکه عارف و صالح شما
و عالم بعواقب شما باشد شما را در تعظیم و عبادت آنها کرده است پس چون
حضرت این را فرمودند بعضی از آنها گفتند که چون حق تعالی حلول کرده
بود در میاکل بعضی مردمان از جمله اینها را بصورت آنها ساخته عبادت
میکینیم و بعضی از آنها گفتند که در از منته سابقه قومی گذشته اند که عبادت
حق تعالی بسیار میکردند و طاعت و فرمانبرداری او میکردند از جمله صورتهای
آنها را از شک ساخته عبادت میکردیم و بعضی از آنها گفتند که هرگاه حق تعالی
در هر کس ظاهر شود او را سجده آدم و آسمان سجده او کردند پس ما حق تعالی را باید که او را
سجده کنیم و چون سجده آدم را میفرستد از جمله صورت او را سجده میکنیم
و قربا الی الله تعالی چنانچه که ملائکه سجده آدم کردند بجهت تقرب الی الله تعالی و چنانچه
شما میگویند که حق تعالی شما را امر نموده که بطرف کعبه سجده کنید پس شما

بطرف آن سجده میکنند چون از آنجا دور میشوند بجزا بهار از دست خود درست کرده
 سجده میکنند جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بطرف آنها که گفته اند
 حلول کرده بود و در میان کل بعضی رجال تنویر شده و فرمودند که شما که گفته که حق تعالی
 حلول کرد پس شما خدا را مثل یکی از مخلوق دانستید که محل محبط او میشود و حال
 خدا بنابر این شش مثل حال اوان و رایحه و مثل و صفت باشد که در جسمها
 حلول میکنند پس چگونه محل و دیگر حالات حادث یا مستدامه تعالی با وحی و حلول
 قدیم باشد و سرگاه حال الله که مثل حال سایر محذورات باشد که در جسمها
 حلول میکنند پس باید فانی هم شود و چنانچه که دیگر چیزها فانی میشوند و اگر نه
 چنانچه نیست که جمیع صفات حادث در او هم مستدامه پس باید صفت حادث هم
 در او باشد تعالی الله من ذلک و سرگاه که حلول و تعالی باطل باشد پس
 سجده کردن بتبار استغنی بر حلول باشد هم باطل باشد پس آنجا ساکت شد
 و آنحضرت خلعت شد بطرف آنها که میگفتند سجده ما برای تبار است
 که انصاف است بعضی از مقربان خدا اند و الله و الله که مرگ آنها عبادت
 کردید نه کان خدا را بجهت اینکه عیاضه خدا بسیار کرده اند و راهی کریم
 خود را بر خاک گذاشتند بجهت تعظیم آنها پس صاحبان عقلی قصد برای عباد
 رب العالمین چه چیز فانی گذاشتند یا نمیدانند که از جمله حقوق کسیکه تعظیم و عبادت
 او بر تمام واجب و لازم است اوست که بان تقطعیم نه کان او را با سایر

مگردانید یا دید کسی را که در تعظیم و تکریم پادشاه بنده او را مساوی گردانند
پس آنها ساکت شدند و حضرت بطرف فرقی سیوی متوجه شدند و گفتند که شما
در باب ستمک خود مثل او روید و تعظیملی گردید و حال اینکه حال مساوی حال
شما نیست چه مانند کان خدایم و مخلوق او و مربوط او و مرجه او و اسبکین
از دیجایمی آوریم و مرجه پاد از ان بنی معنایه از ان باریسیانیم و اورا عباد
سکینیم قسمی که او را بآن امر نموده و از ان تجاوز نکنیم زیرا که ما مطئن نیستیم
باینکه در صورت تجاوز حق تعالی از ما و غضب شود و چگونه مطمئن باشیم
و حال اینکه حق تعالی ما را منی نموده و از یک ترشش خود و در چیزی بر او مقدم
جوییم و مستراح کنیم پس هرگاه حق تعالی ما را امر نموده که در هر بلاد که باشید
کعبه سجد کنید پس سبب مثال امر او در حیایب از فرمانبرداری او و پایداری
کنند و شیتیم و حق تعالی هرگاه ملاکه را حکم کرد سجد و آدم پس حکم کرد شما را که هر که سجد
آدم باشد او را سجد کنید پس شما را اجازت باشد که بر سجد ملاکه که بجهت آدم با
آلهی واقع شده قیاس کنید سجد خود را برای صورتی که شبیه صورت آدم شده
زیرا که شما نمیدانید که انچه شما سبکیند حق تعالی از ان در حق نیست یا نه بعد از
فرموده که سجد و حید را از یک هرگاه یکی از شما کسی را اجازت دهد که در هر
سبعین و مثل خانه او شود یا او را جایز است که در هر دوازدهای و بکری اجازت
مالک در غل خانه او شود یا از یک کسی کسی یک اسپری دهد یا پارچه پس آنکس را

میرسد که بدن اجازت او دیگر اسپهای او و ثیاب او گیرد آنها گفته که ما اینجا
 که بار دیگر بدن اجازت و اخل غایب او شویم و یا اسپهای او را و یا ثیاب او را بگیریم حضرت
 فرمودند که پس چگونه تویز میکنید مسجد کردن بتدلی اینک حق تعالی شمار اجازت بدن
 داده باشد پس همه ساکت شدند و گفتند ما را مهلت ده که تا در حجاب کامل بنایم خدایا
 صادق صلوات الله علیه منسوب و نه که قسم غیبت پاک خداوند یک جناب سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله در رسالت فرستاد که در نسیم همه آنها آمده میشویم و بعد از اسلام
 شدند و آنها بیت پنج کس بودند از سر کردی نجف کس و مرگاه که دانسته شد که غیر ذات
 جناب حجه و تعالی ارباب و معبودی نیست و کسی نیز از او پرسیده شد که نیست
 و زبان و زبان کان پس ای عباد قلی و زبانی و ارکان ذات الله تکلم را مخصوص
 کردی تا در دستبر از کلامی گفت که الله ربی و معبودی را تقیض جناب باری معبود
 قلی پس عباد از اعتقاد کردند بر بومیت الله تکلم بقلب خاضع و خاشع بودن در
 همه حال و در همه امور و معانی او چنین خصوصاً در عبادات و عیسر او را معبود دانستن و در
 الله قلی او احد احد من جمیع الوجود پنداشتن در کتاب توحید این باب و زشتیچ بنی
 منقولست که امیر ابی در زرجک حل پیش حضرت آمد گفت که ای امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و آله تو میگوئی که ان الله واحد پس مردمان را و طاعت کردند گفتند ای امیر
 این که نام وقت است که درین فتویش و تعلق خاطر حضرت امیر سوال از مسئله جدید
 میکنی حضرت امیر علیه السلام فرمودند که بگذاردید و متعزض او مشوید که اگر در شکر ما باشد

جنگ سکیم برای همین است تا بعد از ایگای پستند و آنچه مقتضای اوست از آن
 استحکاف نمایند بعد از آن حضرت بطرف اسیب ای می شود و فرمودند که ای
 عوایی عدد واحد چهار معنی دارد بدو معنی از انما حق تعالی را و عدد سی و ان کنت
 بدو معنی جایز نیست که او را عدد گویند اما اینکه جایز نیست پس عدد را یکی از جمله مستود
 متعدد و دانستن مثل اینکه بگوید الله واحد من جملة عشرة الله یا معنی
 کافرت کیست کنت ثلثه را با اینکه فردی از نوع دانستن چنانچه میگویند و نحو واحد
 من الثماني چه در صورت شرک لازم می آید و آن دو معنی که جایز است پس یکی اینکه
 بگوئی ای یکی است و سیح خیر و بپاشتی بزرگ و معنی دیگر اینکه حق تعالی عدد المعنی است نخست
 میشود و در ضمن ذی در خارج شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید گفته که کاست
 که نشی استماریکت بهما سرخ و اینکه میگویند هذا الجمل و هذا ان رجلا ان
 و تلك ثلثة رجال و بمعنی حق تعالی را و عدد فتیوان کنت و کاه است که شیشه
 شماریکت ما سب ان و مثل هذا ایماض و هذا ان ییاض و سواد و بیدان
 شیان و مثال آن و این معنی حق تعالی را و در اصل عدد و دات نیست و ان منو چنانچه
 حق سبحانه و تعالی میفرماید مَا يَكُونُ مِنْ جَوْشَعٍ ثَلَاثَةَ اَلْاَسْوَاعِ
 وَلَا خَمْسَةَ اَلْاَسْوَاعِ سَهْمٌ وَلَا اَذَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا اَكْثَرُ
 اَلْاَسْوَاعِ اَيُّهَا كَانُوا اَلْاَتْمِصُّ بَعِيَا نَزَّاهِي سِرْ كَرِخْ سَبَا
 است بکلمه توحید در همه حال چنانچه مستفادست که حضرت موسی حق تعالی مباحات کرده

بعضی از اوقات مرا حالتی وسوسه که در آنوقت شرم می آید مرا که نام پاک ترا جاری سازم
 و زبدا و کسم حق تعالی در جواب فرمود که ای نوسی ذکر من در همه حال متحسن است
 در کتاب توحید از ابی سعید خدری منقولست که جناب پید المرسلین صلی الله علیه
 وآله فرمودند که گفتیم من کسی مثل تو را ندیده ام که بگوید لا اله الا الله و هم در آن گاه
 از جناب صادق علیه السلام منقولست که جناب پید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند
 خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و هم از حضرت منقولست که فرمودند
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَمَنْ لَمْ يَلْحَقْهُ و هم در آن کتاب از ابن خالد منقولست که گفتند
 ما این خبر خدا را بشارت و هم مردمان را که من قال لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
 لَا شَرِيكَ لَهُ گفته اند و هم در آن کتاب از امام رضا علیه منقولست که جناب پید
 المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند که كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَيِّنَةٌ بَيْنَ الْكَافِرِ
 وَ الْمُؤْمِنِ و هر که از این خلاص بگوید شویب بهشت میشود و هر که آن را بگوید خون او مال و
 بر دیگران بی اجازت او حرام میگردد لیکن مال کاذب آتش و دوزخ است و هم در آن
 کتاب از جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست که فرمودند که هر دوی است
 از یاقوت سراج که سر و تحت عرضش آبی است و او مثل او بر پشت مایه است که از زمین بیست
 پس و اینکه بنده خدا را لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ میگوید و در حسرت می آید و مختصر
 عرضش را می پس حجتی میفرماید که ای عرضش را کن نه پس عرض میکند که چگونه
 ساکن شوم و حال نیکه گویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بخشنده نشد پس حق تعالی بفرماید

که گوید باشید ای ساکنان سموات که بدستی که من گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
را بخشیدم و هم در آن کتاب مسطور است که جناب رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حصه من دخله
من عدي و بعضی از اهل معرفت بعضی از کتاب در وجه نصبت ذکر
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفته اند لیکن عمده در باب احادیث اند و کسی را توهم
نشد که مرگ و مثال این احادیث در نوشته اند پس بچه دلیل اصحاب تمام میکنند
که غیر از امام سیبیه مرگ از اهل را اند زیرا که دانستی که در بعضی از این احادیث تصریح واقع شده
که تا در کفن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** صادق باشد داخل جنت میشود که خون و مال و
معتون و محتوط شود و لا یسلم که آدم در توحید مخلص باشد در حالتیکه مسکر
یکی از ضروریات دین و مذمب باشد لیکن مرگ و تکلیف شرعی محال است
اوقات مختلف میشود پس بستیو داشتند که در وقتی که غیر از اذان چاکلی حق تعالی
تکلیفی نبوده باشد همین اذان در حجب داخل جنت باشد نه او مانع در وقت
در اذان معتبر است که دیده و در وقت دیگر چون بفرید تکلیفات مختلفند
لا بد است در باب توحید که ان تکلیف هم قابل باشد و مجرد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
کفن و داخل جنت نشوند و بگوید اینست احادیث بسیار از رجال حدیثی است
که در کتب معتبره از امام باقر علیه السلام منقولست و حدیث بسیار طولانی است
لذا بتخلی بعضی از محصلات او سپردم و از معنی منسوبند که جمیع اینها مبعوث

۸۲
 شدند باینکه احد تعالی را است او پیکانی پرستید پس مرگاه است او است و اگر کردند
 بتوجه و تقدیر آنچه در آنچه مقتضای آنست بعل آوردند حق تعالی آنها را داخل جنه کرد
 پس چون موسی الحق تعالی در ستاد آمد و نمود که است او که ای و مسند بر اینکه
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگویند و در رشتنه را حرمت کنند و در آن روز نگارمایی
 نگند پس چون است از حرمت روز رشتنه که در حق تعالی بر آنها عصبان
 کردید هر چند آنها عین خود را مسجود بی نیت استند و آنها را بصورت میمون
 مسخ کرد و این پس چون عیسی آمد حرمت روز رشتنه بر طرف شد و از آن جهت
 و تشریعت او واجب کردید بعد از آن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 سهوت شد تا ده سال که در مکه شریف و در مکه مکه که بجهت توحید حق تعالی
 بود و بهشت برای او واجب میکردید و از آنجا است که در آیات یکی عید
 شدید در سیح تخلفی از تکالیف تشرعیه نیست بلکه بر سبیل استجاب و کراهت
 و چون در حدیث تشریعت آوردند بنای اسلام بر پنج چیز گردید شهادت
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْإِبْدَاءُ
 وَرَسُولُهُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَحَجَّ الْأَشْجَلِ
 وَصِيَامَ شَهْرِ مَضَانَ و در تکالیف تشرعیه و عید شدید وارد کردید و
 سنه کی از ارکان و ضروریات مذنب راستی جنم گردانید و رسم از آنجا
 حدیثی که مضمون سوال اسرائیلی و جواب حضرت امیر است و جواب آنحضرت ص

است در این کتاب صاحب جلال قایل به توحید و حقیقت نبودن هر چند خدا را یکی دانستند و هم از آن جمله
 است حدیثی که در کتاب توحید از اسحق بن رافعه منقولست که گفت چون حضرت
 علیه السلام به تیشا پور رسید و خواستند از آنجا جایی که مامون زبید بود تشریف ببرند
 فرمایند اصحاب حدیث که در آن شهر بودند بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که
 شما از اینجا کوچ میکنید حدیثی نقل نمودید که ما مستفید می شدیم و در آنوقت حضرت شروع
 بردند پس از عاری سر برودن آورده منبر بردند و سمعت الی موسی بن جعفر
 یقول سمعت الی محمد بن سید یقول سمعت الی علی بن الحسین
 یقول سمعت الی الحسین بن علی یقول سمعت الی امیر المومنین
 علی بن ابی طالب علیهم السلام یقول سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله یقول سمعت جبرئیل حسی یقول سمعت الله جل
 جلاله یقول لا اله الا الله حصنی من حصنه دخل امن
 من عن ابی چون از کی رکعت پیش رفت باز از منبر بردند بشر و طها
 و انا من شر و طها یعنی کلام توحید و مستحق نجات میدهند که با شریط تحقق شود
 در آن جمله آن شریط یکی منم یعنی یا است حق قائل باشد تا تخصیص حق تعالی عبادت
 در مکان پس امنیت که با اعضا و جوارح دیگری را عبادت نکند مستحق که امداد عبادت
 میکند شلا سجد کردن و منبر در زمین گذاشتن بایر برای غیر خدا بعمل نباید مجامع
 میان اهل اسلام است که سجده ذری برای غیر خدا از حیث عبادت کردن بت ترک

گفتند: بعد از تقسیم چون در خدا حاضر است در حدیث معتبر منقولست که
 شخصی از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کرد که یا صاحب
 درو سجد کردن از برای حسین خداست و ندانم که پرسید که پس چگونه امر کرد
 و ملائکه را بسجده آدم فرمود که هر که بامر خدا سجده کند سجده از برای خدا کرده است
 پس سجده ملائکه از برای خدا بودند چون بامر او بود و در مجمع البیان مسطور است
 که محبی بن اکثم از موسی بن محمد سوالی چند نمود موسی بن محمد آن سؤالات را
 بخدمت امام رضا علیه السلام عرض نمود و آن سؤالات را این بود که یا ^{صاحب}
 چه گونه یوسف را سجده کرد و حال اینکه مرد و دنیا بودند حضرت امام رضا علیه
 السلام فرمودند که سجده یعقوب را میسند بودند برای یوسف و صیبر محمود
 در قول حق تعالی و ملائکه سجده را در ج بطرف حق تعالی است نه بطرف یوسف
 و این برائی طاعت خدا بودند برای یوسف چنانچه سجده ملائکه برای آدم
 و بعضی مسائل غیر معتد به نظر رسیده که بانیقی خدمت جناب امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه و آله و سلم در آید و آنکه آنحضرت را سجده کند حضرت فرمودند
 مسجد الله تعالی و لا تسجدوا پس بدستیکم بنشینید از جناب
 به المصلین صلی الله علیه و آله که میفرمودند که اگر سجده برای غیر حق تعالی جاری
 بود مرا قیسم من امر میکردم که آن نشو و نما در سجده کند و مسم در آن نماز است
 که نه بی معاذ ازین آمد جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله را سجده کرد

حضرت فرمود که ای معاذ ایچو بودی که سبقت بمن بجا آوردی معاذ گفت که من دیدم
 یهود و نصاری را که بر کان خود را حبه میکت و میگویند که تحت اینها سبقت
 قسم میاشد که حضرت فرمودند دروغ میگویند و بر اینها بستان میمانند و
 این مرد و حدیث چون چندان غریبی ندارد و نه در محل تأسیب ذکر نموده است
 و اعطاء شجره تحقیق معنی نبی و بیان اسم و نسب جناب سید المرسلین که فیض جامع انحصار است
 بیان متعلق است که بتاریخ دهم یا دهم شهر جادی الاول ۱۲۰۰ هجری خورشیدی
 اما اینکه جناب امام زین العابدین صلوات الله علیه سبزه دانه که سوال دوم منکر
 و تکریم و تفسیر از تواتر نبی تو خواهد بود که حق تعالی در ابرامالت پیش تو فرستاده پس
 این از جمله امور است که از بسیاری از اعاذیت مستغنا و میت و حوائی که ترا از دست آنها
 در آنوقت نجات میبخشد اینست که صمیم قلب بگویی چه دینی و میرکاه این کلام نظر
 بموجب سوال اول یک از سبزه است که ذات جناب رسالت صلی الله علیه
 و آله باشد و مفهوم تواتر و ثبوت نبوت برای آنحضرت لکن ادب تعلیم مقتضی آنست
 که بالا جمال بیان و تفسیر و توفیع مرکب ازین حسنه ای که پروردگار پس فرستاد
 که جناب صادق صلوات الله علیه سبزه بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و ه نام داشت در ستران محمد و احمد و عبد الله و طه و هین و ون
 و منمل و مدثر و ذکریا و خضر و فرموده است و ما محمد رسول و
 مبشر ابرسول یبائی من بعدی اسم احمد و لما قام عبد الله

كَاذُ وَاَيُّكَ ذُو بَؤْسٍ عَلَيْهِ الْبَدَا وَطَهُ مَا اَتَلْنَا عَلَيْكَ
 الْقُرْآنَ لِقِسْفَةٍ وَاَيُّ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَفَوْنٍ وَالْقَلَمِ
 وَمَا يَسْطُرُونَ وَيَا اَيُّهَا الْمَزْمَلُ وَيَا اَيُّهَا الْمُدْثَرُ وَاَمَّا اَنْزِلْنَا
 اِلَيْكُمْ ذِكْرًا سَوِيًّا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
 عليه فرمودند که ذکر از نامهای آنحضرت و یا تحمیل ذکر که حق تعالی در تن
 نه کرده است که هر چه بخواهند از این ذکر سوال کنند و در حدیث دیگر وارد شده
 که هر چه از پیوسته حضرت رسول آمده و سوال کردند که چه سبب تر الحمد و الله
 و شیری و غیره و داعی نمیدند و آنحضرت در جواب فرمود که مرا محمد نمیدند زیرا که
 تائیش کرده شده ام و زمین و آسمان نمیدند برای آنکه مرا تائیش میکنند در
 آسمان و در اوقافم نمیدند برای آنکه حق تعالی در قیامت بهشت به من پادشاه
 قنوت میباید پس هر که کافرشده است و ایمان نیآورده است از کائنات و دنیا
 به من میفرستد و هر که ایمان آورده است و من را نماید به پیغمبری من وارد و خلقت
 کرده و مرا داعی خوانده است برای اینکه مردم را دعوت میکنم من پروردگار
 خود و مرا نیز خوانده است برای آنکه تیرسانم بایش هر که افغانی من کند و شیر نایست
 برای آنکه بشارت میدهم مطیعان خود را به بهشت و آنحضرت پیر عبدالمطلب
 پیر عبدالمطلب و عبدالمطلب پیر استم و ما تم پیر عبدمناف و ما و آنحضرت
 و حرم و سبک عبدمناف بن زهره بن کلاب است و اما تامل شیر الفضائل آنحضرت

و تخریب بسیار شد مناف بن زهر بن کلابست و اما شوال کثیر الفضائل آنحضرت
و بعضی اوصاف پس رحمت بیغیر از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ویدایی عظمت سینمود و در
مهابت او بود و در شش روز رسید چشید مانند ماه است چهارده زیاده بالا اندکی بلندتر بود
و بسیار بلند خود و بسیار کشید دور بود و در پیش نه بسیار سجد و ده و نه بسیار افتاده و در
سرش اکثر اوقات از زرد کوشش میگذاشت و اگر بلند تر میشد میافشید و بی شکافت
و بر دو طرف سری انگشت رویش سفید نورانی بود و گنداده چنانی بود و در پیش یک
و منقوس مگشته بود و پوسته نبود و بعضی روایت کرده اند که پوسته بود و یکی در پیش
نیایشش بود که هر هنگام غضب پر میشد و بری آمد و منی آنحضرت کشیده و باریک
و بسیارش نه که آمدگی داشت و نوری ازین قیافه ریش بسیار کشیده بود و در
عمود بود و بر آئینه میزد و در شش بسیار کوچک بود و دندانهایش سفید و براف
و نازک و گنداده بود و موسی نازک رینه نازک آنحضرت رویده بود و در پیش در صفا
و نوره استقامت مانند کردن صورتها بود و کار نقره میازند و صیقل میزند و احصای بی
معدن و قوی اندام و خوشنما بود و در سینه و شکمش برابر یکدیگر بود میان دو کتفش
پهن بود و در استخوانهای بنیادش قوی و گنده بود و در پهنای از علایق نبات
و قوتت و در میان حرب ممدوح است به شش سفید و نورانی بود و در میان سینه بسیار
خط سیاه باریکی از او بود و مانند نقره که صیقل ده باشند و در پیش بسیار

صفا خط سیاهی نباید و پتانها و اطراف سپته دستکم تخت از مو عاری بود
و دراع و دستهایش بود است بندهای دستهایش دراز بود و کف پا کشتن
بود و دستها و پاهایش قوی بود و درین صفت در میان پندیده است و صفت
قوه و شجاعت است و در کشتن کشته و بلند بود و ساد و ساداش
صاف و کشده بود و کف پاهایش عمود نبود بلکه سیانش در زمین و در بود و پشت
پاهایش بسیار صاف و نرم بود و مسجد که اگر قطره آبی بر آنها ریخت میشدند تپش
و چون راه میرفت قدمها را بر دوشش نگه میزد و زمین نیکشید بلکه از زمین سیکند و سنگ
و سر را بر زمین میزد و شکل کبک از بدنش پشیمان آید و کردن را بر دوش میزد
نیکشید و گاه مارا و دو میزد و اشتباهاتی و وقار میرفت و چون بجانب خود
میشد که با کسی سخن بگوید بر دوشش را باب دولت بکوش چشم نظر میکرد و بلکه با تمام بدن
میگشت و سخن میگفت و در اکثر احوال دیده اش زبر بوده و نظرن بسوی زمین
زیاده بود از نظرش بسوی آسمان و در نظر کردن چشم نمیکشود و بکوش چشم
سکود و هر گز اسید به باد دست بسلام نمیداد و اندامش پخته بود و فکرش در دهن
و هرگز از فکری و شغلی غافل نبود و بدن حسیاج سخن نمیزمود و دمان را سخن
نیکشود و رجل و وضع میفرمود و کلمات جامع میگفت که لغزش اندک و حدیث بسیار
بود و خطا کم کنند و حق و زیادتى در کلاش نبود و از قاده مصقود و قاهر
نمود و خویشتر نرم بود و در شستی و غلظت و خلق کریش نبود و کسی حقیر نشد

و اندک نعمتی را عظیم میداشتند و جمیع نعمتی را ندانستند میفرمود و را بخوردنی و استیلا
را هم در حق می نمود و از برای فوت او در دنیا لعنبت نیامد و چون خلق او میرسید که
سایح میشد چنان در خشم می آمد از برای خدا کسی را حق می شناخت و هیچکس را بر
خضبت او نمی استناد و آنکه انتقام از برای حق میکشید و حق اجاره میکرد و بند
چون استاره می نمود بدست استاره میفرموده بچشم او برود و در مقام تعجب و شگفتی
بیاورد میگردد و حرکت میداد و گاه دست راست را بر دست چپ میزد و چون
بخت می آمد از برای خدا بسیار مبالغه و استقام می نمود و چون متاد میشد دیده بر هم
میگذاشت و بسیار اظهار فرح میکرد و اکثر خندیدن آنحضرت قسم بود و کم بود
که صدای خنده آنحضرت ظاهر شود و گاه دندانها را برایشانته و دندانهای دیگر
ظاهر میشد و خندیدن و چون بجا میرفت اوقات شریف خود را به قسمت میکرد
چیزی برای عبادات حق تنگ و چیزی برای زبان و اهل خود و چیزی که برای خود
گذاشته بود بر مردم قسمت می نمود و هیچ از ایشان ذخیره نمی نمود و اول صرف خود می
سکرد و بعد از آن صرف عوام و مکرر کس البقدر علم و فضیلت و درین زیادهائی میداد
و در خور احتیاج متوجه ایشان میشد و آنچه موجب صلاح است بود برای ایشان
پایان میفرمود و مکرر میسند نمود که ما حاضران آنچه ازین سینه نه بجا مانده باشد
و میفرمود که برسانند بن حاجت کسانی که حاجت خود را بمن توانند رسانند
که هر که برساند بسلطانی حاجت کسی که قادر بر رسانیدن حاجت خود باشد

حق تعالی قد جمای او را در قیامت ثابت کرده اند بجهت این نوع سخنان فایده مند و مختصر
 سخن نه گویند و کسی بر لغزش و خطای سخن موافق و میفرمود و صاحب دقل نمید
 بجا بس آنحضرت طلب کنندگان علم و متفرق نمیشدند که آنیک از طلاوت علم و حکمت
 چیست و بودند و چون از خدمتش بیرون میرفتند هدایت کنندگان و راه نمایان دیگر
 بودند این احوال خانه دقش آنحضرت بود و چون بیرون می آمد میفانده سخن نیکیست و در آن
 مردم میسند و در ایشان نفرت نمیفرمود و کریم سر قومی را اگر می میداشت و در آن
 مردم و اهل سیکه دریند و از مردم مردم در خدمت و در ایشان کنار نمیکرد و چون
 و خوشش خوی را از ایشان درین می یافت و بستری اصحاب میسند و احوال ایشان سیکه
 و از مردم می رسید آنچه شایع در میان ایشان بود و نیک و تحسین می نمود تقویت میسند و
 به واقع می نمود و سعی در قلعه و میفرمود و او را شش بر معطل بود و اوطاف و تعریف و اخلاف
 و کار را پیش بود و سر کار فاعل از مردم نمیشد که بسا و افاضل شوند و بسوی باطل سبکست و در
 حق کوتاهی نمیکرد و زبان نیکوشت و یگان خلق نزدیک خود جاسید او و افضل
 خلق نزد او کسی بود که موذیات و معاصات و احسان و داری مردم میسر کند چون
 محل احوال آنحضرت از سبب در ولادت تا وقت بعثت موجب برید بصیرت شمعین
 در باب معرفت انجباب بود و لهذا به بیان آن می پردازد و کمال احتصار در آن بجا
 میسر و استیجاب جمیع احوال فاعیل محبت است که از سبب در ولادت تا وقت بعثت
 بطور آهه اند در باب یکسال متعذر است که ارجاع علمای امانیه

بر این منقذ شده که ولادت با سعادت آنحضرت در ششم ماه ربیع الاول واقع شده
که محمد بن یحیی کلینی که او گفته که دوازدهم ماه مسطی است و شبیه قول یحیی
برقیه باشد و آمده است که در همان سال هجری سال فیل که با دوازدهم کعبه آمده بودند
قبل از ولادت آنحضرت اتفاق کردند و برایت کلینی و غیره از روز جمعه بود و تولد
آنحضرت شعبان طاعتی در که معطر در خانه که معروف بود بنام محمد بن یوسف و برایت
شاذان چون یک ماه زنده حمل آنحضرت که شش ماه بود و خطی از ثریب تصحیح حسن و وفات فاطمه
عبدالطلب حضرت عبدالطلب سید و در آن سدرج بود که مالی بسیار که داشته
استماز و در شریف آید و آن را در فضل آید پس حضرت عبدالطلب حضرت عبدالطلب
همراه گرفته ثریب شریف بر زنده و حضرت عبدالطلب در دهها وفات یافت حضرت عبدالطلب
غم بسیاری عارض شد و بسیار گریست و آنحضرت را در انجامه نون ساعت و نیم
بزرگی از اجرو که بر پیشتر آنحضرت تقیه نمود و از انجامه اجرت بمنزله آمد و آنحضرت آمد
بسیار شقی و دل آری نمود و هزار درم در آنوقت با و داد و سند بود که ای از عیالین بسیار
که قدر تو زبرد گشت نزد من بجهت آنکه در شکم شد پس حضرت آمد بلوایم ماتم داری قیام نمود
پس مرا گاه که کمال زنده عمل گذشت حضرت آمد با و در خود بره گفت که ای مادر من بدرستی
که دل من میخواست که در خانه مناشته ساعتی در شوم خود و بر جوانی و حسن و جمال
او که گریه کنم پس مستی داخل مجزه شوم و ای کسی داخل انجوه نشو و پس مادر حضرت آمد گفت
که داخل شو که نزد داری که بر چنین مصیبت گریه کنی پس آمد و داخل خانه شد و شروع

کریه نمود و در آنوقت او را در دوزخ عارض شد پس فرمود که در راه مقتوح سازد و سوار
گشت و جانی که نشسته بود باز سوار گشت و گفت در وقت ناه پس در آنحال طغیان
شدن کردید و چهار حور را سوار نمودند و گشتند ای و تفریح من بخور که ما برای بدو
پس مندر آورده آنوقت اندک خوابی گریه کردید چون چشم را کردید که خواب نیک
بود و آمد و پشانی خود را بر زمین گذاشته حق تعالی اسجده میکند و بر کشت
شهادت استاده کرده که لا اله الا الله میخواند و در آنوقت چهار ده کنگره از
ایوان فارس افتاده و آتشش فارس عارض شد کردید و معجزات بسیار در وقت
بظهور آمده که محل کنایش ذکر آنها ندارد و در آنوقت از منده در راه را و اگر
و ما در و چه خود را گفت که شما کجا بودید که از من گزشت من خبر دار نشدید و تمام سر
گذاشت را نقل کرد و حسب بعلام خود گفت که بر و در حسب المطلب نوید و لاوت
برسان و در آنکه از مشاهده مجایب الساعت که در آسمان و زمین برکت و
آنحضرت بظهور آمده بود تعجب میکردند و میپرسیدند که از چه سبب است پس چون حسب
خبر و لاوت یافت خوشتر حال کردید و گفت من بر پیش پشاه و چندین مجایب سیدم
که آنحضرت بوجود آمده پس حسب المطلب آمد و در وی آنحضرت را دیده مثال ماه شب چهارده
میدرخشید و آنحضرت در تسبیح و تقدیس حق تعالی مشغولست پس بسیار تعجب نمود و در
کردید چون روز دیگر شد حسب المطلب باز شریف آورد و گفت ای من چشم
و نمره خواهر را چار پس حضرت آمد آنحضرت را پیش حضرت حسب المطلب آورد و حسب

عبدالمطلب گفت که ای آمنه این پسر مرا از نظر اخفی و از کسی منما پس حضرت عبدالمطلب
 آنحضرت را اندرون خانه آورد و چون اول قدم در میت محسوم گذاشت شنید
 آنحضرت بسم الله و با صد گفت و از خانه خدا آواز آمد **السلام علیک یا
 محمد ورحمة الله وبرکاته** پس عبدالمطلب بنا بر صحت نهاد
 که بن آنحضرت بخت و غری والد و شیش آنحضرت مدارت نکند چون نزدیک
 بتان رفت کسی در ابغیب کشید چون بطرف عقب نگاه کرد کسی اندید بار دیگر داده
 پس نه و باز کسی او را کشید چون نگاه کرد کسی اندید باز نسیم که داده بود چنان
 کسی شدت کشید که بر زمین نشست و آواز آمد که یا ابیهارث منیر ای که بدن محسوم را
 بحسب غم بس بانی پس عبدالمطلب در آنحال شتار و حسد متقمن شکرانه این عطیه
 مولودانش نمود و در نسیم برای آنحضرت عبدالمطلب و دره حسیده که از چوب صدر
 اسود آن را درست کرده بودند و شبکهای آن زدن قبل مرصع بطایح
 بود و در او یک بای بازی کردن آنحضرت فرستاد و آنحضرت وقتی که بزرگ
 از خواب بیدار میشد تسبیح پروردگار خود میکرد و مرا که یکماه از ولادت آنحضرت
 که نظر میکرد میداد است که از عمر آنحضرت کی سال گذشته و چون دو ماه از ولادت
 آنحضرت گذشت جدادری آنحضرت و سب برحمت خدا و اصل گردید و در آن
 صفا او را حضرت عبدالمطلب و خیره و فن کردند مولانا محلیه علیه الرحمه در بحال
 از کتاب مضایل بروایت و امتدی نقل کرده اند که چون عمر شریف حضرت در سال

صلی الله علیه و آله چهار ماه رسیده حضرت امیر ماوراءالنهر وفات یافتند پس باقی ماند
آنحضرت بنی ماوراءالنهر در کنار حضرت عبدالمطلب جد خود پس و سوار شد بر عبدالمطلب
وفات امیر سبب ششم شدن محمد صلی الله علیه و آله و سه روز آنحضرت خوردن
و نشامیدن را ترک فرمود پس بعد از آن حضرت عبدالمطلب رفت بسوی عاکه
و صفیه دختران خود و گفت بگریه بخور و آنحضرت صلی الله علیه و آله گریه میفرمود
و ساکن نمیشد عاکه غسل و تره بخورد آنحضرت میداد و آنحضرت زیاده کرد میگردد
راوی گویند که حضرت عبدالمطلب غمگین شدند و فرمودند لعن الله که کاشش
محمد بگریه و پنهان یکی از عورات را پس عاکه کین و عظامان بسوی زبان میآید
و قریش فرستاد و طلب همه و ایشان را برای شیر دادن محمد صلی الله علیه و آله
پس آمدند نزد عاکه چهارصد و شصت تن از دختران بزرگان قریش پس هر یک
از آنها آنحضرت در کنار میگرفت و پستان خود را در دهان آنحضرت میداد آنحضرت
قبول میفرمود و زنها همه میزدند پس حضرت عبدالمطلب آنرا در حضرت
و آنحضرت گریه میکرد پس برآمد عبدالمطلب محمود و نزد خانه کعبه شتافت و فرمود
بر منذر انوما بنادند آمدند زنی که بچه اش میر و ناکا بمقیل بن ابی وقاص آمد و بگوید
سرور قریش بود پس مرا گاه دید عبدالمطلب را غمگین دیدار سبب آن استقبال
نمود عبدالمطلب گفت که ای پسر قریش بر منی که فرزند من محمد است یا قتل
شتر کرد میکند و فرزندش کرد و وقتیکه مادر او مراد است و مرا بسبب طعام نمود

کوار میشو و عرض نمودم زمان تشریف دینی باشم پس و قبول کرد پستان
یکی از انهارا پس سیران نمودم و پاره من منقطع شد پس عقیل گفتم که با این
چهره ستمگر من میدانم زنی را که از بزرگان تشریف کشل و زنی نیست و نام او حکیم
وزیر اولاد حضرت اسمعیل است من گفتم عبدالمطلب که ای پسر تشریف مرا بینه
خون ما هستی مرا پس طلید حضرت عبدالمطلب عظام خود نمودن و من بود که
برو بجات قیله بنی سعد و بخوان برای من اما ذویت که چه علمیه است پس رفت تهر
نزد ابا ذویب و پیغام حضرت عبدالمطلب رسانید ابا ذویب گفت سمعنا و طاعتنا
درخواست و در دهن شد بسوی که پس هرگاه داخل که شد تهر دل من آمد و جگر
المطلب رسانید و آنحضرت با جمعی از بزرگان مسلم که نشسته بودند پس هرگاه
دیدیم آنحضرت ابا ذویب عبد الله را برخواست و استقبال نمود و معالقه کرد و
پهلوی خود نشاند و زمانی کلام نفوذ و از مشقت راه پاسبانید بعد از آن حضرت
که یا ابا ذویب یا مسیدانی که برای که طلید دام ترا با ذویب گفت که ای سید
و سرور تشریف دینی باشم بفرمانا بشنوم و بران عمل نمایم عبدالمطلب
فرمود که بدان ای ابا ذویب بدستی که فرزند را ده من محمد بن عبد الله چهار ماه
است و مادرش فاطمه و در مفارقت یاد یار کرد بسیار میکند و پستان من
زن را قبول نمیکند و شنیده ام که ترا و قری مست که شیر دارد اگر مصروف
برای شیر دادن محمد را حاضر ساز که اگر شیر او را قبول نماید ترا و عیثه ترا

تو آنکه کرد اینم عبد الله این نژاده بسی شاد و شاد و بسوی قبیله خود برگشت
و حلیمه را بشارت داد پس حلیمه غسل کرد و با نوح طیب خود را مسطح کرد و
و جامهای فاخره پوشانید و پادشاه خود عبد الله و سوار خود بکر بن سعد بن
عبد المطلب شافتند و چون عبد المطلب حلیمه نهانید تا آنکه آورد و حضرت
رسول آورد آن او که است حلیمه پستان چپ خود را برای آنحضرت چون
پروان آورد آنحضرت او را قبول نمود و بسوی پستان راست میل کرد و چون
پستان راست او خشک بود و سر که طفلی شیر نخورده بود مضایقه میکرد
پرسید که بباد آنحضرت چون در پستان راست شیر نهد به پستان چپ
میل نماید و او بباله ستم و در دادن پستان چپ و حضرت اضطراب
میفرمود و در گرفتن پستان راست تا آنکه حلیمه گفت ای فرزند بک پستان راست
نماید آن که خشک است و شیر نهد و چون پستان چپ را انصاف بخت در
گرفت و یکد از بخت و دهان مبارکش چندان شیر جاری شد که از کنار دهان
پس حلیمه تشنج کردید و گفت بسی عجیب است امر تو ای منم و منم سوگند
میخورم بحق خداوند آسمان و زمین که دو زده منم و زنم را از پستان چپ
شیر داده ام و یکقطره شیر از پستان راست من نخشید و اندک گون از
بخت تو شیر از آن میزد پس عبد المطلب بسیار شاد و شاد و گفت ای حلیمه
اگر تو و میسانی من مقری بهلوی نصر خود را می تو خالی میکنم و ترا در پستان

بیکروز نام و در سه ماه هزار دریم سفینه یک دست خانه روی و سر روزه من از آن
سفینه و گوشت پاکیزه تو عطا میکنم چون عید المطلب یافت که ایشان از آمدن گشت
و از نه گفت ای حلیمه من روزه خود را بنویس پادرم بدو بنظر اول گاه در تعطیم کرام
و در تقصیر تمامی و پوسته او را در پیلوی خود بخوابانی و دست چپ در زیر سینه
که در پی و دست راست را دور کردن او در آوری و زانو خافل نکندی و حکیمت
که بخی پروردگار آسمان سوگند یاد میکنم که از دست تو که نظرم بر او افتاد است
او در دلم حیدان جا کرده است که در اکرام محتاج بسیار شش منیم عید المطلب است
و دوم آنکه در سه عید او را نزد من پادری که من تاب مخالفت او ندارم حلیمه گفت
چنین خواهم کرد ان شاء الله تعالی پس عید المطلب کرد که در مبارک آنحضرت را
استند و جامهای فاخر بر او پوشانیدند و آنحضرت را برداشت و بکلیله گفت
که پادشاه من نزد کعبه تا او را بتو تسلیم کنم و چون بنزد کعبه آمدند آنحضرت را دست شوی
و در کعبه طواف کنند و در حذر بکلیله گواه گرفتند و آنحضرت را تسلیم او نمود و چنانچه
در هم سفینه او را داده و جلالت فاحشه از جامهای خود و چهار کبیره روی باو بخشید
و طهای اینی را باه خلعت پوشانید و تا پیرن کعبه شایسته ایشان نبود و چون
حلیمه داخل قیله بنی سعد شد و روی آنحضرت را کشود نوری از روی او بر سرش
شد که زمین و آسمان در و تن کردن چون بل قیله آن احوال حلیمه را مشاهده
کردند خورده و بزرگ و پرده آن ایشان مکی بسوی حلیمه شتافتند و او را بان گشت

کبری همت گفتند و محبت آنحضرت چندان در دلی ایشان جا کرد که آن سرور
را از دوست یکدیگر میروند و ندانند که هرگز نول و غایب آنحضرت را ششم
و بوی بد مزه کشیدیم و اگر فضل از وجود ایشد بوی مشک و عنبر و کاما فور
از آن می کشیدیم و زمین او را سحر و برود کسی نمیدید و چون دو ماه عمر سر
شرفیش گذشت در روز نهم به علیمه بوقت مخصوص آنحضرت آمد و منظر
چنین که از خواب بیدار شود آنحضرت را بشنید و زینت کند و بسوی عبد
پاورد پس بسیار دیر شد پروان آمدن آنحضرت و جرات نکرد که داخل حرم شود
تا چهار ساعت اندر گذشت پس آنحضرت از خیمه پروان حرم آمد و چون
نظر کرد بسوی آنحضرت دید که سر مبارکش آشفته و موهای مبارکش ریش
کرده اند و از نوع جامه های آنسندس و بشرق بر او پوشانیده اند پس از
مشاهده آن باحوال متعجب شد و گفت ای سز زنده این جامه های گمنام
و زینتهای مشکاثر از کجا برایتو تحصیل شد فرمود که ای مادر جاها را بهشت
آورد و ندانم که مرد زینت کردند پس چون آنحضرت را نزد بزرگوار آورد و
بمقتضای عیبه المطلب نقل کرد گفت ای علیمه که بین امور حسنه چه را مشاهده میکنی
بیکری نقل کن و من در رسم و رویست رت و یک کینرک و بیه کلیمه بخشید و چون
پانزده ماه از عمر شرفیش گذشت مرگ او را مشاهده نمود و کمان سحر و کجانه
است و چون علیمه آنحضرت را بقتله خود بردست و او را که سفند و دست

بهر سایه بودند بزرگوار حضرت و چون نزدیک شد که از عمر شریفش و سال
تمام شود پیرایه عظیمه از چهره ایشان کو سفند از مخرون برکشند و کفشد ای
امروز کرکی آمد و دو کو سفند از کله ببارد عظیمه گفت که خدا عوض دهد و چون
حضرت رسول سخنان ایشان را شنید گفت زرده میباشد که خود امن
کو سفند ان تمام از کرک پس کیم مشیت الهی خمره پیر بزرگ عظیمه گفت محبت
ای برادر که در روز گذشته کرک کو سفند از بارده است و تو فردا از برای ما
پس میگیری حضرت فرمود که دینا در حق قدرت خدا سهل است و چون
صبح طالع شد خمره با آنحضرت گفت که وفا بوعده خود میفرمای گفت بل هر
باز با موضوع کرک در آنجا کو سفند ان ترا برده اسان تا بتواند انرا بر گردانم پس
خمره آنحضرت را برداشتش خود سوار گرد و چون با این موضوع رسید گفت
در اینجا کرک کو سفند ان مرا برده است پس آنحضرت از دوش او برتر
بسیجده افتاد و گفت ای الامین و سولای من بیدانی حق عظیمه را بر من
کرکی بر کو سفند ان من ندیدی کرده است پس سوال میکنم از تو که کرک انرا
که کو سفند ان او را بر گرداند پس در همان ساعت کرک مرد و کو سفند ان را حاضر
کرد و تیب و پیش آن بود که چون کرک کو سفند ان از بارده افتی او را اندازد که
ای کرک بیز من از عقوبت الهی دین خود کو سفند را حفظ نمائ تا بسوی بهترین
پسند من عین عباد الله انرا را بر گردانی پس کرک در آنحضرت افتاد و

و با مر خدا سخن آید و گفت ای سرور پنجوبین مرا معذور و در که من ندانم
 که این کو سفندان از نوبت پس خبره گفت ای محمد چه بسیار عجمیت کار با تو پس
 چون دو سال از عمر خریف آنحضرت تمام شد روزی با علی که گفت که ایبا و بنوا اسمم روز
 با برادران خود صبحه از دم و ایشان را بر کو سفندان چو ایندن بازی کنم و در که
 و صحرانظره کنم و از مصنوعات آبی عبرت بگیرم و مضارعی ایشان را به اتم حکیمت ای
 نوزند بسیار بنوا سی رقتن گفت بی چون دید که آنحضرت میریای ر بهت بسوی
 رقتن محسره جا بهنای نیکو بر آنحضرت پوشانید و غلین و ریای آنحضرت است
 و اطمینان نصیب بر اعی آنحضرت همراه کرد و دستزدان خود را در محافطت و در آنجا
 آنجناب و صلب بسیار نژاد و آنحضرت را با ایشان فرستاد چون یزد میا قدم
 در صحرانها دو کوه و دشت در زو رجال آن خورشید فلک سالت و شش شد و بر
 سنگ و کلوخ که یکدشت با و از غنبد او را اندامیکردند که السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَاهِلِدُ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَنَابِلُ السَّلَامُ
 الْعَدَلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ خُتَا مَالِ كَسِيكُ
 ایمان آورد و عذاب آبی بر ای کسی است که تو کلامش کرد و یاره کند
 بر تو کجاست از این نزد و در و کار خود خواهی آورد و آنحضرت جواب سلام
 آنها میگفت میگذشت و مراعت فرزدان علیمه امری چند از خواهب

میتابده کرد که میرت ایشان خواهم میشد تا آنکه آفتاب بلند شد و آنحضرت از
حرارت آفتاب ستاوی شد پس حق تعالی وی ننود بسوی یکی که دور استجیال
سیکونید که ابر سفیدی بر سر آنحضرت بکشته که سایه بان بید پنهان باشد
پس در همان ساعت پری پر بالای بر آنحضرت پیداشد و مانند مشک زمان
میر سخت و یکقطره آنحضرت میر سخت بید و در دو خانها از سیلاب جاری میشد و بر
سر راه آنحضرت کل نبود و از آن دریا باذن و عسفران و مشک مبارک بود که
دوشت و از برای آن سرور و مظهر میاخت و دوران سرور و دخت خضای خشک و
که بسیار بود که خشک شد و بود بر کمایش نشیخ بود چون حضرت بان دخت
رسید دست مبارک بان گذاشت که استراحتی بفرماید تا گاه از دخت با تیرا
و سر شد و در کتیرا و در خلل سبز و طب زرد و سرخ برای صیافت آنحضرت
فرود بخت پس سید ابرار ساعتی در زیر انداخت قرار گرفت و با برادران خود
سیکفت تا گاه نظر با رکش بر چمن سبزی افتاد که با ذراع کلها و ریاحین را بسته
بود پس گفت ای برادران بنحو اسم بر این چمن بروم و صنایع الهی را بشناسم
نام برادران گفتند ما در خدمت تویی ایتم حضرت فرمود که شما با اعمال خود مشغول
باشید که من تمام بروم و دیگر خدا خواهد بود و بی بسوی شما را جهت میبایم
گفتند که برو و لای و تنویر تو را به من بده پس آن نو نیال کلشن و میاد
این من و کشتایر کنان بنحو که بود و در بر این صنایع زبا بنال و فکر نظری ننود تا آنکه

همچو عظیمی سید و رهی داشت که کسی بران تواند برآید و چون خاطر بهار بخش
مستغرق بود که بالای کوه سیر نماید استجایل بر کوه صید از کوه بزرگ و گفت
ای کوه بهترین پنهان مشکوه بنده میخواهم که بر تو برآید برای آن ماضع شو پس
آنکه چند آن زوخت و فروتنی نزد آن معدن و قاره مشکوه بنده که آنحضرت
بای مبارک بران گذاشت و بالارفت و چون آنطرف کوه را مشاهده نمود
بیکو تر از منظر دیدخواست که با آنطرف خرامه در آن طرف کوه مار و عقرب
بسیار بودند در غایت عظمت که کسی ز رسم آنها در آن وادی عبور نمیتوانست
پس استجایل بنی و ادانشیان را که ای کوه حیات و عقارب خود را در میان
و در بر سنگها پنهان کنی که پید اولین و آخرین شمارانه بیند و چون همه پنهان
شدند آنحضرت از کوه برآید پیش چشمه آبی دید در غایت سردی و غسل شیرین
و ده مسکه نرم پس از آن آب تناول فرمود و طوطی در کنار آن چشمه استرحمت
نمود پس در آنوقت جبریل و میکائیل و اسرافیل و در وریل فرود آمدند و
آنحضرت مشقده پس جبریل گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا أَحْمَدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَامِدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَقُّوْكَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طه السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمَدْحِيُّ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمُؤْتَمِّلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَابَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا سَيِّدَ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا قَارِ قَلِيْطُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَبِيبَ السَّلَامِ

عَلَيْكَ يَا طَمُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَمْسُ الدُّنْيَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
قَمَرُ الْآخِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَوْزَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا شَمْسُ الْغَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُونِ السَّلَامُ يَا خَافِ
الْمُسْنِينِ يَا سَلَامُ كَفْتُ وَنَاثِبُ الْحَبَابِ يَا بَارِيَّانِ كَرُوهُ كَفْتُ وَنَا
حَالُ كَيْفِكَ يَا بَارِيَّانِ أَتُورِدُ وَهَذَا حَالُ كَيْفِكَ تَوَكَّزْ كَرُوهُ يَا قَبُولُ كَمَلِ تَوَكُّفِ
رِزَانِجِي زِيَابِ بِرُورِ وَكَارِخَوِیِ أَتُورِدُ پَسِ سَوْلِ خُدَا صِلَى لَعْدِ عَلَیْهِ وَآلِهِ جَوَابِ سَلَامِ
رِشْتِیَانِ كَفْتُ وَنَمُورُ كِ كِیْتِیْدِ نِیْمَا كَفْتُ مَا یَمُ بِنْدِ كَانِ خُدَا بِرُورِ وَنَخْطَرِ
بِشْتِیْدِ پَسِ زِ جَبْرِیْلِ پَسِیْدِ كَمَا نَامِ تَوْحِیْطِ كَفْتُ عِبْدُ دَوَارِ یَكَا یَلِ پَسِیْدِ
كُفْخِ نَامِ دَوْرِیِ كَفْتُ عِبْدُ دَوَارِ سِرْ یَلِ پَسِیْدِ كَمَا نَامِ تَوْحِیْطِ كَفْتُ عِبْدِ یَحْیَا
دَوَارِ وَرِیْ یَسْلِ نَامِشِ پَرِیْدِ كَفْتُ عِبْدُ الرِّخْمِ پَسِ بَحْرِ تَوْحِیْطِ كَمَا نَامِ بِنْدِ كَانِ
خُدَا یَمُ وَیَا جَبْرِیْلُ طَشْتِیْ بِرُورِ یَا قُوتِ سُرْخِ وَیَكَا یَلِ بِرِیْقِیْ بِرُورِ بَا قُوتِ سُرْخِ
مَلُوكُ دَوَارِ بِهَبْتِ پَسِ جَبْرِیْلِ زُرْ یَكَا تَمُورِ دَوَارِ خُورِ پَرِ دَوَارِ نَخْطَرِ كَنْدِ نِیْمِ
وَنَامِ سَاعَتِ سِرْ رَا خَالِقِ اسْمِ دَوَارِ پَرِ دَوَارِ آنِ مَعْدِنِ عِلْمِ دَوَارِ یَحْیَا
مِیْدِ پَسِیْدِ كَفْتُ كَا یِ مَحْمُودِ بِنِیْمِ وَیَا سَوْرِ نِیْمِ پَسِیْدِ پَانِ كَرُومِ فَوْزِ دَوَارِ یَحْیَا
وَمَلُوكُ دَوَارِ نِیْمِ خَطَرِ رَا دَوَارِ عِلْمِ دَوَارِ یَحْیَا وَهَكَیْ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ
وَنَامِ سَاعَتِ سِرْ رَا خَالِقِ اسْمِ دَوَارِ پَرِ دَوَارِ آنِ مَعْدِنِ عِلْمِ دَوَارِ یَحْیَا
مِیْدِ پَسِیْدِ كَفْتُ كَا یِ مَحْمُودِ بِنِیْمِ وَیَا سَوْرِ نِیْمِ پَسِیْدِ پَانِ كَرُومِ فَوْزِ دَوَارِ یَحْیَا
وَمَلُوكُ دَوَارِ نِیْمِ خَطَرِ رَا دَوَارِ عِلْمِ دَوَارِ یَحْیَا وَهَكَیْ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ دَوَارِ

گفت که سرش می محمد فرو نو که در آن شب بر در کار خود بنیمسم عطیت و جلا
ورانه است بخوانم و پس جبرئیل بسوی میکائیل نظر کرد و گفت سزاوارست
مرد و در کار مرا اینکه احدی مثل این شخص اصیب خود کرد ایند بیدار و
آدم بعد از آن جبرئیل خوابانید رسول خدا بر پشت و لباس آنحضرت دور نمود بکفا
فرو نو که ای جبرئیل چه میکنی گفت باکی نیست بر تو و نیکنم مگر آنچه خیر است از
برای تو پس مال خود شکم آنحضرت شکافت و در میان دل حقایق سرش
کنده سیاهی مردن آورد و آن دل را باب بهشت شست و میکائیل بخت
پس منادی از آسمان ندا کرد که ای جبرئیل صفتش را در دل محمد را که در خود
اورد لیکن بشو از پرهای ام خود پس جبرئیل از پرهای زم خود شست و دل محمد را
و در سینه اش گذاشت منقولست که روزی از آنحضرت پرسیدند که جبرئیل
دل ترا از چه چیز شست فرمود که از شک و شبهه و افتنا از کفر پس بستی
که من مرا کافس نبودم و پیغمبر بودم و دوستی که روح او هم سوز و زین
تعلق بکمر منتهی بود پس اسرافیل مری مردن آورد که در وسط نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله پس مرد را در میان دو کتف آنحضرت
گذاشت تا نقش گرفت و بر دایت و بکبر دل او گذاشت تا پرازد نور کرد
از نوز آن جهان روشن شد پس روانی سر آن مرد را در دامن خود گرفت
و آنحضرت بخواب رفت پس در خواب دید که از سرش درخت عظیمی می

و بسوی آسمان بلند گردیده و شاخهایش توند شد و زیر شاخ شاخها پدید آمدند
و در زیر درخت گیاه بسیار دید که وصف توان کرد پس بناوی نه اگر آنحضرت
که ای محمد این درخت تویی و شاخهای این بلهت تواند آنچه در زیر درخت است
مجان و دوستان تواند پس بشارة با و نژادی محمد به پیغمبری عظیم و ریاست بزرگ
پس در و اصل نژاد وی پرون آورد که هر کف آن در کشا و کی باشد مابین آسمانی و زمین
بود پس آنحضرت را در یک پله نژاد و دیگر صد کس را اصحاب آنحضرت پس آنحضرت
از نماز پاد و آمد بعد از آن نماز کس را از خواص است آنحضرت در آن پله نهاد
و آنحضرت را پاد و آمد بعد از آن چهار نماز کس در آن پله نهاد و آنحضرت سکنین نمود
بعد از آن نصف است را در آن پله نهاد و بار هجدهم است بیکس را آمد پس تمام
است را با جمیع پیروان و اصحاب ملائکه و کوه ها و دریا ها و یا با نماز در حاکم بسیار
مخلوقات الهی ممل در آن پله گذشت با آنحضرت برابر شدند و زیاده آمد آنحضرت
بر همه کس پس دانستند که آنحضرت بسترین افرید کاست و محمد این احوال را
خواب و پدید آید مشاهده می نمود پس در و در آن کیمت خوشا حال و توبی این
و دست تودست و شمار است باز گشت یکو دوری بر کسیکه تود کا فر کرده
پس ملائکه آسمان برگشتند و چون مدتی گذشت و آنحضرت مرخص شد
و اولاد عظیم بسیار گشتند و آنحضرت را نیافتند برگشتند بسوی عظیم و انصاف
ناید را با و گشتند پس عظیم در میان قبیل خود صد استیون کند کرد و او در آن کیمت

حضرت میان بنی سعد که قبیله حلیمه بودند اتفاقاً وقت وفات اقوابها و دختر
و جویها و منت مشعرها پس حلیمه برخاست و جامه بزن جاک کرد و روی خود را بر
روی سر خود گذاشت و فرمود و هو یَعِدُ فی البَرِّ اری و المکان و القفار
فیه العتکم و الشولۃ یدخل فی نخلینا و الکم یسئل منها و اواینا
پایرست در نفس آنحضرت در صحرای دشت سپید و در غار بسیار و پای او منجلیج
ز پای او پروان می آمد و هی تنای و اقولک ائ و اقره عیناه و انتم فوا
و او با تجالت با و از بلند نه میگرد که ای ولد من و ای و شنی چشم من و ای سوره
من کجائی زبان بنی سعد بود وقت حلیمه سرهای خود را برهنه کرده رخساره های
سرخ را نشاند و حلیمه از قیالی کامی می نشست و گاهی برخواست و هر چه جوان و
روزه که در قبیله بودند سرسیر بطلب آنحضرت دویدند و عبداً با قبیله سوار
و سوار کردند و اگر محمد را نیافتیم بکشیم و احدی از قبیله بنی سعد و عطفان بزرگ
ازین گذارم و چون حلیمه در آن پایان اثری از آنحضرت نیافت با حال از آن قبیله
جانب که ستافت و سرگاه داخل گشت و دید که حضرت عبدالمطلب با و سار و نشین
بنی المتمرز و پرده خانه نشسته اند پس سرگاه عبدالمطلب حلیمه را با حالت مشاهده نمود
و احصای آنحضرت بلرزه در آمدند و از حقیقت حال سوال نمود فقالت حلیمه
اعلم ان محمد اقد فقد ناه مندا مس و قد نفرمت سعد فی طلبه
پس جواب در حلیمه که بدانکه محمد از دیر روز کم کرده ایم و تحقیق که آل سعد متفرق شده اند

وطلب و قال فغشي عليه ساعة ثم افاق وقال كلمة لا تجد
 قائلها لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم راوی گوید که پس
 حضرت عبدالمطلب ساعتی بهوش نشدند چون بافاقم آمدند کشفه لاحول و
 لا قوة الا بالله العلي العظيم بعد از آن بسلام مسند بودند که اسپ
 شمشیر و زره را حاضر کن پس برخواست و بر بام کعبه رفت و سحر یا زود گوئی
 ال غالب و ای ال غلبان و ای ال فخر و ای ال زاد و ای ال کفانه و ای ال نصر و ای
 ال الک حاضر شوید پس جمیع بطون عرب و ورسای بنی اشم جمع شدند کشفه چه
 واقع شده است ای سیداکفت که محمد در دراست که پیدائست سوار شوید و اسلم
 بن خود است مناسب فرکت ذلک الیوم مع عبدالمطلب غنم ال
 و جبل فبکى الخلق کلهم و رحه لعبدالمطلب و قامت الصیفة
 و البکاء فی کل جانب حتی المخذرات خرجن من السوء
 مرافقه لعبدالمطلب مع العقر الی حتی بنی سعد ساجا اطراف
 پس سوار شدند در آن روز با عبدالمطلب و هزار مرد پس جمیع مردم بر حالت
 عبدالمطلب مکرر میکنند و آواز کریه و زاری از هر جانب بلند شد حتی جمیع زنان
 بنی اشم از خانه ابر آمدند و بمواقفت عبدالمطلب بسوی قبیلہ بنی سعد و دیگر
 اطراف روان شدند و حضرت عبدالمطلب با گردی از اشراف جانب قبله بنی
 عبدالمطلب روان شدند و سوکن با و نمود که اگر محمد مرا نیاید بکمر و مرد و وزن

بیودی و سرگراشم و اتم بعد اوت ایحضرت بچشم آید از بر سر مسلم و اصل کردیم
و چون ابو مسعود و شعی و در تعین نوفل و عقیل بن ابی وقاص از جانب یمن بسو
که نمی آمدند که از ایشان بدان وادی افتاد که رسول خدا و از جانب اگر قریه
و در آن وادی نظار ایشان بر دوشی افتاد و رقه گفت که من بی مرتبه
ازین وادی عبور نموده ام و در آنجا درستی ندیده ام عقیل گفت
که راست میگوئی یا نزدیک درخت برویم شاید بر سر دین امر غریب مطلع
کردیم چون نزدیک درخت رسیدند طفلی در پای درخت بنشاند و کرده نام
که آفتاب از باب رشک او سوخت و حلقه بندگی او در کوشش کشیده
است پس بعضی گفتند که این از جن خواهد بود و بعضی گفتند که
این نور و صیاجن یکی رواست البته ملکی خواهد بود که بصورت خیر
صوره گردیده است پس ابو مسعود گفت کیستی ای پسر که باز از حقان حق
و جلال خود گردانیده یا از جنی یا انس فرمود که از جن نیستیم از فرزندان
آدم پرسید که چه نام داری فرمود که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف ابو مسعود گفت تو سر زنده زاده عبد المطلب
چگونه یمن مکان مانده فرمود که بهدایت اقی این صحرا ریده ام
پس مسعود و من و آمد و گفت ای دیده منو ای بزرگوار عبد المطلب
برسانم فرمود که بی ابو مسعود آنحضرت را ده پیش خود گرفت و

در جانب که روان شد نیز چون نزدیک تبیله بنی آمد رنجیده عبدالمطلب
در همان ساعت بان تبیله رسید و بود پس حضرت در حال غمت بود که آن
عبدالمطلب است که بطلب من آمده است ایشان گفت که ما کسی انبی می
فرمود که بعد از رمانی خواهید دید چون نزدیک رسیدند نظر عبدالمطلب
بر آن نور شد و آنچنان افشا و خود را از اسپ انداخت آنحضرت را در بر
گرفت و گفت کجا بودی ای نور دیده من و آمد که اگر ترا میبایست تمام
را در که زنده میکند هشتم پس آنحضرت آنچه گفته بود از اطفال بیرون
برای آن محرم ربانی نقل فرمود عبدالمطلب شاد شد و آنحضرت را بیکه
بر مسعود را پنجاه ناله و غنیل و آنحضرت ناله غنیمت را طلبید و نورش
نمود و بعد از آن انتقال طلا و دود نزار در رسم عطا فرمود و بشو شش
زنجیاب داد و سوزن از آن حلیمه را داد و صد ناله غنیمت و از ایشان طلبید
که بعد ازین نور دیده را از نظر خود دور نسازد و آنم سوخته و نضایح که ستمگر
احوال جناب سید المرسلین را در وجهه مقدم جادوی لاولی از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون بیست و دو ماه از ولادت
آنحضرت گذشت زنده در دیده بای نورش بگریه عبدالمطلب با بوطالب
گفت بر پسر برادر خود را بسوی طبیعت را بنی که در حلقه میباشند پس بوطالب
آنحضرت را در سبب مندی گذاشت و پادشاه صومعه آن را مهربان و در

در اسب پیدا کرد و در صومعه را نورش در کوه و صدای بال طایفه که گشتن و پیدایش هر صومعه
پروان کرد و گفت گیتی تو گفت بنم ابو طالب پس عبد المطلب سپرد و در خود را آورده ام
که دیده و آورده و اگنی گفت که در کجاست گفت در میان این سبب است و او را از آنجا
پوشید و ام و این گفت پیارتان را و پسیم چون جابره را از وی سبب برداشت و بی
ساطع شد که بر سید و گفت پوستان او را و سر خود را و اهل صومعه کرد و گفت که ای
سیدم بوجه انیت خدا و گوی سیدم که تویی پیغمبر خدا حق و تویی آنکه تراست
داده است و توست و انجیل بر زبان موسی و عیسی علیه السلام دیگر شهادت گفت و سر هر
پروان کرد و گفت ای سیدم زنده عبد المطلب را و او که بانیست پس ابو طالب گفت
ای اسب گفت ایشان سپرد و تو بزرگتر است از آنچه میشدی و تو باری او را می کرد
و دفع ضرر و دشمنان از او خواستی نمود چون ابو طالب نزد مطلب آمد و سخن از اسب
را نقل کرد عبد المطلب گفت خاموش باشی و ترسد که کسی این سخنان را بشنود
و اسد که محرم از دنیا زد و تابا دست او عیب عجب کرد و چون منکام و فغان حضرت
عبد المطلب شد آنحضرت را با ابو طالب وصیت نمود و مبالغه یار و کرام و محاسن
آنحضرت نمود و رحمت الهی مشتمل گردید و ابو طالب و فاطمه بنت اسد آنحضرت را بر
اولاد خود خستیدار نمودند و در پنجمین خدمت و سببی بود برای او و بعد از آن
توبه علیه السلام را تحفه سپند نمودند آنحضرت ابو طالب را و اینست کرده است که در سال ششم
ولادت رسول خدا ام را و در تجارت نمودم بجانب شام و در آن وقت مراد از آن